

اقتصاد سیاسی توسعه و دموکراسی در برزیل (۱۹۶۰-۲۰۱۱)

حسین جمالی^۱، وحید ذوالفقاری^۲
دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۵؛ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۹

چکیده

برزیل کنونی (در نخستین سال‌های دهه دوم قرن بیست و یکم)، به‌عنوان دهمین اقتصاد برتر جهان و دومین کشور جذب‌کننده سرمایه خارجی و نیز به‌عنوان یکی از اعضای نسل سوم کشورهای تازه‌صنعتی‌شده (NICs)، در مسیر توسعه و پیشرفت قرار گرفته است. یکی از مسائل اساسی برزیل، نسبت بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی، طی دهه‌های گذشته است. این نسبت، به‌ویژه، از دهه ۱۹۶۰ که نظامیان، قدرت سیاسی را با کودتا به‌دست گرفته و برای مدت محدودی، رشد اقتصادی را با عنوان «معجزه برزیلی» به‌وجود آوردند، اهمیت زیادی پیدا می‌کند. روند توسعهٔ پرفرازونشیب برزیل، در جریان بحران بدهی‌ها در اواخر دهه ۱۹۷۰ و شکل‌گیری حکومت انتخابی و دموکراتیک در نیمه دهه ۱۹۸۰، به‌همراه رشد و توسعه نسبتاً پایدار در دو دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، نسبت بین دو عرصه توسعه سیاسی و اقتصادی را در این کشور دوچندان و قابل‌تأمل می‌کند. هدف اصلی این مقاله، بررسی تحلیلی و تاریخی این روندها و نسبت‌سنجی‌ها است. ایده اصلی مقاله این است که روند رشد و توسعه اقتصادی برزیل، بدون بهبود و پیشرفت نسبی توسعه سیاسی، به‌شدت شکننده، ناپایدار و نامتوازن بوده و با برقراری توازن نسبی توسعه‌ای بین حوزه اقتصاد و عرصه سیاست، شاهد رشد و ثبات نسبتاً پایدار و مداوم هر دو قلمرو خواهیم بود. کلیدواژه: توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، معجزه برزیلی، بحران بدهی‌ها، حکومت نظامیان، حکومت انتخابی.

۱. دکترای علوم سیاسی و عضو هیئت علمی (بازنشسته) دانشگاه مازندران (نویسنده مسؤل).

Hoosein.jamali@gmail.com

Zolfaghari.vahid@gmail.com

۲. دانشجوی دکترای سیاست تطبیقی، دانشگاه مونیخ آلمان.

مقدمه

برزیل دهه نخست قرن بیست و یکم، در مقام یکی از کشورهای در حال رشد و توسعه موفق، دارای ویژگی‌ها و مختصات است که آن را قابل تأمل و بررسی می‌کند. برزیل به لحاظ داخلی، کشوری نسبتاً پرجمعیت با حدود ۱۹۰ میلیون نفر، دارای درآمد سرانه بیش از ۴۰۰۰ دلار در سال، واجد همگرایی و یکپارچگی فرهنگی، دارای بازار داخلی گسترده و نیز صادرکننده محصولات کشاورزی و صنعتی می‌باشد. این کشور از نظر منطقه‌ای، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین کشور آمریکای لاتین، دومین دارنده ذخایر نفت در این منطقه پس از ونزوئلا، دارنده بزرگ‌ترین تجارت بین‌المللی در منطقه و عضو پیمان‌های مرکوسور، اونا سورا، بریکس^۳، جی ۱۵^۴ و جی ۲۰^۵ است. به علاوه، از لحاظ بین‌المللی، پنجمین کشور بزرگ و پرجمعیت جهان، دهمین اقتصاد بزرگ دنیا، دومین جذب‌کننده سرمایه خارجی و یکی از قدرت‌های اقتصادی در حال مطرح شدن در عرصه بین‌المللی می‌باشد. برزیل از آغاز روند رشد تا کنون، فرایند رشد و توسعه پرفرازونشیبی را پشت سر گذاشته است. این کشور که در سال ۱۸۲۲ به استقلال رسید، به مدت حدود ۱۳۰ سال - تا جنگ جهانی دوم - توفیق چندانی در نیل به توسعه نداشت. هرچند برزیل، از لحاظ تاریخی، فرایند توسعه صنعتی خود را براساس سیاست جایگزینی واردات، در دهه ۱۹۳۰، طی حکومت پوپولیستی پانزده ساله وارگاس (۱۹۵۴-۱۹۳۰) آغاز کرد، اما این روند، نتایج مؤثر و قابل قبولی به بار نیاورد. توسعه برزیل مانند سایر کشورهای جهان سوم، عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد؛ به گونه‌ای که از این برهه تاریخی است که این کشور در مسیر توسعه‌گرایی و صنعتی شدن قرار گرفت.

برزیل، طی دوره حدود ۶۵ ساله پس از جنگ جهانی دوم، یعنی از ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۱، سه مرحله تاریخی مهم را در روند توسعه خود، پشت سر گذاشته است. این کشور از ۱۹۶۴-۱۹۴۵، دارای روند رشد و توسعه اقتصادی نامناسبی بوده و به رغم وجود حکومت انتخابی ریاست جمهوری، از وضعیت ثبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قابل قبولی برخوردار نبود. از ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ که مرحله حاکمیت نظامیان از طریق کودتا است، برزیل، دو دوره کاملاً متفاوت را از نظر توسعه اقتصادی پشت سر گذاشت: دوره موسوم به «معجزه اقتصادی» از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ و دوره مشهور «بحران



1. MERCUSUR
2. UNASUR
3. BRICS
4. G15
5. G20



بدهی‌ها» از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵. این کشور با پایان حکومت ژنرال‌ها، از ۱۹۸۵ تا ۲۰۱۱ به مدت حدود ۲۵ سال، رشد اقتصادی نسبتاً پایداری را تجربه کرده و روند دموکراتیزاسیون نیز در آن پیشرفت داشته، همچنین ثبات سیاسی به طور نسبی برقرار شده است. در این فرایند، حکومت برزیل، سه بار - طی قرن بیستم - بین نظام‌های دیکتاتوری و دموکراسی دست به دست شد: از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۴ حکومت جمهوری، از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ حکومت ژنرال‌ها و دیکتاتوری و از ۱۹۸۵ به بعد سرآغاز استقرار یک حکومت دموکراتیک؛ روند رشد و توسعه اقتصادی نیز در این کشور چند بار دچار افت و خیز داشت: از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۴ با وجود تلاش برای صنعتی شدن، کامیابی چندانی حاصل نشد؛ از ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ با تلاش‌های نظامیان، هم رشد اقتصادی سریع شکل گرفت و هم فاجعه اقتصادی رخ داد. از ۱۹۸۵ تا کنون، بار دیگر برزیل در مسیر رشد و شکوفایی اقتصادی قرار گرفته و به جایگاه نسبتاً مناسبی در معادلات اقتصادی و تجاری جهان دست یافته است؛ به علاوه، امروزه برزیل در حال تبدیل شدن به یکی از بزرگ‌ترین دموکراسی‌های جهان است. پژوهش حاضر، به دلیل اهمیت دو مرحله اخیر، تنها برای این دو مرحله تمرکز خواهد کرد.

هنگامی که روند توسعه‌گرایی برزیل در دو دوره اخیر، مورد تأمل و بررسی قرار می‌گیرد، این نکته آشکار می‌شود که توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی به معنای دموکراتیزاسیون، روندهای معکوسی داشته‌اند. در حکومت نظامیان، از ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵، به مدت حدود ۲۱ سال، روند توسعه سیاسی، سیرقه‌گرایی داشته و توقف فعالیت‌های آزاد و رقابتی را در پی داشته است. در این مرحله، هامبرتو کاستور برانکو (۱۹۶۷-۱۹۶۴)، آرتور دا کوستا سیلوا (۱۹۶۹-۱۹۶۷)، امیلیو گاراستازو مدیچی (۱۹۷۴-۱۹۶۹)، ارنستو گیزل (۱۹۷۹-۱۹۷۴) و خوائو بابتیستا دی اولیویرا فیگریدو (۱۹۸۵-۱۹۷۹)، حکومت و قدرت را در دست داشته‌اند. با این وجود، روند رشد و توسعه اقتصادی، در این مرحله تاریخی، کاملاً در دو جهت معکوس بوده است؛ یعنی از موفقیت چشمگیر، تا ناکامی غیرقابل تصور.

پایان دوره مشت آهنین در برزیل و انتقال به حکومت انتخابی، بار دیگر می‌تواند موجب تأمل در ارتباط بین روند رشد و توسعه اقتصادی از یک سو و روند توسعه سیاسی به معنای دموکراتیزاسیون از سوی دیگر باشد. در مرحله متأخر، یعنی تجدید حیات حکومت انتخابی و دموکراتیزاسیون، از ۱۹۸۵ تا ۲۰۱۱، حکومت برزیل در دست خوزه سارنی (۱۹۹۰-۱۹۸۵)، فرناندو کولور دی ملو (۱۹۹۲-۱۹۹۰)، ایتامار فرانکو (۱۹۹۴-۱۹۹۲)، فرناندو هنریکو کاردوسو (نظریه پرداز مشهور وابستگی) (۲۰۰۲-۱۹۹۴)، لولا داسیلوا (۲۰۱۰-۲۰۰۲) و دیلما روسف از سال ۲۰۱۱ قرار داشته



و دارد. در دوره حکومت انتخابی، به ویژه طی سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۴، شاخص‌های اقتصادی برزیل، روند روبه صعودی را نشان می‌دهد. این سیر در پی اتخاذ و اعمال راهبردهای استراتژیک و سیاست‌های تثبیت و نیز رویکرد برون‌گرا اتفاق افتاد. نسبت نابرابری درآمدی نسبت به دودوره گذشته (دوران معجزه و دوران بحران دهی)، پایین آمده است؛ به گونه‌ای که اقشار بالادست و پایین جامعه، نسبت به دوران گذشته، برابری بیشتری را تجربه می‌کنند. بنابراین، می‌توان چنین گفت که اقتصاد برزیل از وضعیت نوسان‌آمیز و متغیر دوران نظامیان، بیرون آمده و به روندی نسبتاً پایدار و شکوفا رسیده است. همچنان‌که توسعه سیاسی، در این مرحله تاریخی تعیین‌کننده، از پیشرفت مناسبی برخوردار بوده است؛ به گونه‌ای که آزادی رسانه‌ها و مطبوعات وجود داشته، احزاب سیاسی به صورت آزاد و رقابتی فعالیت داشته، نظام پارلمانی، به درستی عمل کرده و جامعه مدنی در قالب تشکل‌های مستقل و داوطلبانه نیروهای اجتماعی، در حال شکل‌گیری و بالندگی هستند.

حال با تأمل در روند رشد و توسعه برزیل به شرح بالا، این پرسش جدی قابل طرح است که چه نسبتی بین رشد و توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی این کشور، طی دوره ۲۰۱۱-۱۹۶۴، قابل تشخیص است؟ به دیگر سخن، پایداری و شکنندگی رشد و توسعه اقتصادی در نسبت سنجی با سطح توسعه سیاسی، چگونه می‌باشد؟ آیا در برزیل، رشد اقتصادی، بدون توسعه سیاسی، نشان از ماندگاری و ثبات دارد یا برعکس، روند هم‌زمان توسعه سیاسی و اقتصادی، بیانگر ثبات، بالندگی و پایداری هر دو است؟

پاسخ اولیه این پرسش، به منزله فرضیه پژوهش، این است که رشد و توسعه اقتصادی در برزیل، طی دوره مذکور، بدون بهبود و پیشرفت نسبی توسعه سیاسی، به شدت ناپایدار و شکننده بوده است. برای آزمون فرضیه طرح‌شده، روش هم‌سنجی و مقایسه^۱ در پیش گرفته می‌شود؛ به

۱. روش مقایسه‌ای یا تطبیقی (Comparative method): در اینجا با استناد به چند متن معتبر، این روش و الزامات روش‌شناختی آن ارائه می‌شود تا مشخص شود که این نوع پژوهش اساساً دارای چه مؤلفه‌ها و عناصر سازنده‌ای است. «روش‌های کیفی در مطالعات مقایسه‌ای: روش‌های کیفی مورد استفاده در مطالعات مقایسه‌ای در پی فهم صفات، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های واحد تحلیل هستند و ماهیت روش، مستلزم تمرکز بر تعداد محدودی از کشورها (مقایسه با N کوچک) است. روش‌های کیفی به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: مقایسه کلان تاریخی، مصاحبه‌های عمیق و مشاهده مشارکتی و روشی که با عناوین مختلف تفسیری، هرمنوتیکی و «توصیف پُرمایه (Thick Description)» نامیده می‌شوند (به اهتمام منوچهری، ۱۳۹۰: ۲۶۵)». بنا بر نظر بورنهام «... از آنجاکه توانایی کنترل بر محیط سیاسی، محدود است، این مقایسه‌ها به استانداردهای آزمایشی نمی‌رسند. نتایج این پژوهش، حاصل مقایسه‌ها است نه آزمایش‌ها. در نتیجه،

این معنا که چگونگی دو روند توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی، در قالب سنجش افزایش و کاهش این دو، با یکدیگر مقایسه می‌شود تا نشان داده شود که چگونه ناموزونی بین این دو و عدم تناسب یکی با دیگری، ناپایداری و شکنندگی یک طرف را در پی داشته است؛ به‌ویژه، عدم تناسب توسعه اقتصادی با توسعه سیاسی، حوزه توسعه اقتصادی را به شدت نامتعادل و ناپایدار می‌کند.

نوآوری مقاله حاضر، در مقایسه با ادبیات موجود، همین نسبت سنجی دو عرصه توسعه، با تحلیل تاریخی است. بررسی منابع بسیار محدود، به زبان فارسی، درباره برزیل و منابع نسبتاً غنی در این زمینه، به زبان انگلیسی، نشان می‌دهد که چنین پژوهشی، کاملاً بدیع و واجد نوآوری است. اتفاقاً، مطالعات و بررسی‌ها در مورد هر یک از مراحل تاریخی مورد بحث مقاله، در سطح گسترده‌ای انجام شده و در دسترس است؛ اما نسبت سنجی تحلیلی - تاریخی مورد نظر مقاله، امری کاملاً نوآورانه است. همچنین پژوهش حاضر، هم‌راستا با تحقیقاتی است که نظریه پردازان دولت توسعه‌گرا از جمله آدریان لفت‌ویچ و پیترا یوانز در باره روند توسعه‌گرایی در کشورهای تازه صنعتی شده در شرق آسیا انجام داده‌اند. این پژوهشگران با مطالعه جوامعی که برنامه‌های توسعه آنها موفقیت آمیز بوده و به مثابه الگوهای موفق توسعه‌گرایی تلقی می‌شوند، نسبت سیاست و اقتصاد را در سطح کلان، یعنی نظام‌های سیاسی و اقتصادی این جوامع، مورد سنجش قرار داده‌اند. بررسی نسبت این دو حوزه در مورد برزیل، می‌تواند به منزله نظریه‌آزمایی نظریه‌های این اندیشمندان علوم سیاسی نیز باشد؛ به این معنا که به تقویت یا تضعیف نظریات آنها منجر می‌شود. البته یافته‌های مقاله حاضر متضمن شواهدی در تأیید و تقویت نظریات پژوهشگران یادشده است.

رساله جامع علوم انسانی

روش تطبیقی (وروش آماری) ادعاهایی درباره روابط تجربی مشاهده شده، بدون کنترل دقیق سایر متغیرها است و در اینجا روش تطبیقی حتی ضعیف‌تر از روش آماری است (بورنهام و دیگران، ۱۳۸۸: ۸۷). براساس تحلیل زیر، در روش مقایسه‌ای، استدلال و شواهد تاریخی، جای داده‌های آماری مفصل و پرمایه را می‌گیرد: «روش‌های تاریخی - تطبیقی مجموعه‌ای از فنون و رویکردها را شامل می‌شود و اگرچه در اغلب موارد نیاز به تحلیل‌های کیفی در مورد داده‌های کیفی دارد، ممکن است در برخی از موارد مبتنی بر داده‌های تاریخی کمی نیز باشد... اما گزارش‌های پژوهشی در تحلیل‌های تاریخی - تطبیقی معمولاً از نظر مثال‌ها و شواهدی که ارائه می‌کنند و نیز استدلال منطقی در ربط مفاهیم به یکدیگر غنی هستند. در واقع، جای خالی داده‌های مفصل آماری (که برای مثال به صورت پیمایشی به دست آمده‌اند) یا یادداشت‌های مفصل میدانی را استدلال‌ها، مثال‌ها و شواهد تاریخی که بیانی روشن در گزارش یافته‌اند، پرمی‌کنند (سیدامامی، ۱۳۹۰: ۳۹۷ و ۴۲۳)».



۱. روند توسعه و دموکراسی در برزیل

چند تحول مهم، مسیر توسعه اقتصادی و سیاسی برزیل را دگرگون کرد: استقلال (۱۸۲۲)، جایگزینی امپراتوری به وسیله جمهوری کلاسیک (۱۸۸۸)، انقلاب (۱۹۳۰)، فروپاشی دموکراسی توده‌ای (۱۹۶۴-۱۹۵۵)، رشد یک رژیم اقتدارگرای بوروکراتیک با اقتدار عالیه نیروهای نظامی (۱۹۸۱-۱۹۶۴) و در نهایت گذار به دموکراسی (۱۹۸۵) و تحکیم یک رژیم دموکراتیک (۲۰۱۱-۱۹۹۴) (مونترو، ۲۰۰۹: ۱۱). این موارد، نقاط عطفی در تاریخ برزیل هستند که بر مسیر و جهت‌گیری توسعه اقتصادی و سیاسی این کشور، تأثیر بسزایی داشته‌اند. تجربه برزیل در مورد دموکراسی و توسعه اقتصادی، بیانگر آن است که توسعه اقتصادی بدون دموکراسی در این کشور، شکننده و ناپایدار بوده است. برای آزمون این ادعا، روند رشد و توسعه اقتصادی و نیز چگونگی توسعه سیاسی برزیل، طی دوره‌های تاریخی مورد نظر، بررسی و تحلیل شده و در ضمن، نسبت سنجی آنها برای آزمون فرضیه، مورد تأمل قرار می‌گیرد.

۱-۱. توسعه و دموکراسی در دوره حکومت نظامیان

۱-۱-۱. روند رشد و توسعه اقتصادی در دوره نظامیان

برزیل پس از جنگ جهانی دوم، با داشتن ثروت طبیعی مناسب، ولی سطح درآمد بسیار پایین مردم، به صورت کشوری نامتعادل و پراز تناقضات اجتماعی و اقتصادی معرفی شده است. لذا به نظر می‌رسد شرح مختصری از دوره تاریخی پس از جنگ جهانی دوم تا حکومت نظامیان، برای فهم شرایط سیاسی و اجتماعی برزیل، مفید و مؤثر واقع شود. ایده صنعتی‌سازی و توسعه اقتصادی، به عنوان استراتژی حکومتی و به طور رسمی، در دوران دیکتاتوری رئیس‌جمهور پوپولیست، گتولیو وارگاس (۱۹۵۵-۱۹۵۱، ۱۹۴۵-۱۹۳۰) مطرح شد. در این برهه زمانی، تلاش‌های دولت مردان طی سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۵۵، به رشد سریع ولی ناپایدار، همراه با افزایش درآمد ناخالص ملی انجامید؛ در عین حال که هم‌زمان با آن، قیمت‌ها نیز در سطح قابل توجهی با افزایش همراه بود. در دوران کوبیتچک (۱۹۶۱-۱۹۵۵) و در مقایسه با پیش از آن، شاهد صنعتی‌شدن بیشتر، اصلاحات گسترده کشاورزی، کاهش نرخ تورم و تقویت بخش صنعتی با مشارکت سرمایه خارجی هستیم که در کوتاه‌مدت موجب انباشت سرمایه با مشارکت خارجی شد. در ادامه این روند و در دوران گولارت (۱۹۶۴-۱۹۶۱)، توسعه صنعتی، اصلاحات کشاورزی، تقویت بخش صنعتی، انبساط سیاست پولی و مالی و افزایش تورم تا مرز ۹۰ درصد، به صورت هم‌زمان وجود داشتند (راشدی اشرفی، ۱۳۶۶: ۱۳-۱۰؛ روشا، ۱۳۸۳: ۳۸-۳۰). لازم به ذکر است که برخی از



نتایج مثبت و منفی این دوران، به تدریج و طی حکومت حدود ۲۱ ساله نظامیان، دچار تحول و دگرپسندی شد که در ادامه به بررسی تفصیلی این مرحله خواهیم پرداخت.

در دوران نظامیان، چهار مرحله متمایز از هم قابل تمییز هستند: نخست، مرحله انتقالی و گذار اقتصادی و تثبیت حاکمیت نظامیان (۱۹۶۴-۱۹۶۸) که حدود ۴ سال طول کشید. دوم، مرحله مشهور به رشد و معجزه اقتصادی در حکومت نظامیان قشری و رادیکال (۱۹۶۸-۱۹۷۳) که حدود ۵ سال به طول انجامید. مرحله سوم که مرحله افول اقتصادی است (۱۹۷۳-۱۹۷۴) و تقریباً ۵ سال به درازا کشید و در نهایت، مرحله چهارم، مرحله بحران بدهی‌ها است که گذار آهسته و تدریجی به دموکراسی، همراه با نظامیان اصلاح طلب و دموکرات‌پیشه (۱۹۷۹-۱۹۸۵)، به مدت حدود ۶ سال، بوده است. اما برحسب اهمیت موضوع، در اینجا به دو مرحله متمایز معجزه اقتصادی و بحران بدهی‌ها در دوره نظامیان پرداخته می‌شود.

از زمان تشکیل جمهوری برزیل در سال ۱۸۸۸ تا حکومت کودتا، اقتصاد این کشور مانند دیگر کشورهای عقب مانده و استعمارزده، هیچ‌گونه رشد معناداری را تجربه نکرده بود. اما طی پنج سال (۱۹۶۸-۱۹۷۳) توانست به طور ناگهانی و دفعی، رشد فوق العاده‌ای را تجربه کند که این دوره پنج ساله به دوران معجزه اقتصادی برزیل شهرت یافته است. در این مرحله که نظامیان بر رأس قدرت قرار داشتند، با استفاده از برخی از سازوکارها، اقتصاد این کشور شکوفا شد. مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی برزیل که نشان از رشد و شکوفایی دارد، در جدول (۱) ارائه شده است.

جدول ۱. مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی برزیل در دوران معجزه اقتصادی (۱۹۶۸-۱۹۷۳)

ردیف	شاخص‌های اقتصادی	میزان نرخ متوسط سال‌ها
۱	رشد تولید ناخالص داخلی	۱۰/۹۴٪
۲	میزان تورم	۲۰/۶٪
۳	درآمد سرانه هر فرد	۵۲۱۲۷
۴	میزان فقر	۲۴٪
۵	میزان بدهی	۱۸ میلیارد دلار
۶	میزان ذخیره ارزی	۶۵۰ میلیون دلار
۷	میزان سرمایه‌گذاری خارجی	۱۷٪
۸	میزان بیکاری	۴٪
۹	میزان رشد اقتصادی	۴٪/۲

Source: World Bank, 2012



طی سال‌های معجزه (۱۹۷۳-۱۹۶۸)، شاخص‌های اقتصادی کنشی (تعاملی) شامل رشد تولید ناخالص داخلی، درآمد سرانه، ذخیره ارزی، و سرمایه‌گذاری خارجی، رشد اقتصادی برزیل به‌طور حیرت‌انگیزی روند صعودی درپیش گرفتند. در این دوره، میزان رشد تولید ناخالص داخلی برزیل، به رقم بی‌سابقه حدود ۱۱ درصد رسید. همچنین، درآمد سرانه هر فرد، طی این دوران، بالغ بر ۲۰۰۰ دلار شد که نسبت به دوره پیش از نظامیان (۱۹۶۴-۱۹۵۵) (۱۴۹۰ دلار)، نرخ بالاتری را نشان می‌دهد. به علاوه، میزان ذخیره ارزی هم به رقم بی‌سابقه ۶۵۰ میلیون دلار رسید که باز هم نسبت به قبل با رقم ۳۳۵ میلیون دلار، بیانگر نرخ بالاتری است.

درنهایت، هم میزان سرمایه‌گذاری خارجی و هم میزان رشد اقتصادی، به ترتیب به‌طور متوسط سالانه به ۱۷ درصد و ۴/۲ درصد رسید که نرخ رشد اقتصادی در برابر ۱/۶ درصد پیش از آن، روند صعودی داشته است. در مقابل، شاخص‌های اقتصادی واکنشی (تقابلی) شامل تورم، فقر، بدهی، بیکاری در این دوره، روبه‌سوی پایین داشتند؛ به‌گونه‌ای که میزان تورم به ۲۰/۶ درصد، میزان فقر ۲۴ درصد، میزان بیکاری ۴ درصد و میزان بدهی خارجی به ۱۸ میلیارد دلار رسید. به‌رغم اینکه برخی از شاخص‌های واکنشی رقم نسبتاً بالایی را نشان می‌دهند، اما شاید به دلیل بالا رفتن نسبی سطح معیشت مردم، آثار آن کمتر محسوس بود.

حکومت نظامیان، در زمینه استراتژی اقتصادی، تلاش کرد تا صنعتی‌سازی را از طریق سرمایه خارجی توسعه دهد. در اواسط دهه ۱۹۶۰، منابع خصوصی وام‌دهی بین‌المللی، در دسترس حکومت‌ها قرار گرفت و نظامیان برزیلی توانستند وام‌های کلانی برای توسعه در اختیار گیرند. در عین حال که استقراض خارجی توانست معجزه برزیلی را رقم زند، اما از لحاظ درآمدی، بیشتر به نفع طبقات بالا بود و برای طبقات پایین‌تر، با دستمزد کمتر، شرایط زندگی همچنان سخت و طاقت‌فرسا بود. به علاوه، این نوع توسعه اقتصادی، ضمن اتکا بر وابستگی مالی خارجی، متضمن وجوه اقتصادی دیگری چون گسترش سرمایه‌گذاری، تمرکز مراکز تولیدی در منطقه متروپول ساؤپائولو و مهاجرت مردم از مناطق کشاورزی به مراکز شهری نیز بود (راوالیون، ۲۰۱۰: ۳۰-۱۵).

در فضای سرکوب شدید سیاسی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، صنعتی شدن با سرعت برق‌آسا و با حمایت دیوار بلندی از عوارض گمرکی پیشرفت کرد. از جمله شرایطی که موجب کامیابی

توسعه‌گرایی شد، این بود که از نیمه دهه ۱۹۶۰ به بعد، الگوی توسعه در برزیل از جهت‌های مشخص و بسیار مهمی با الگوی سنتی‌جانشینی واردات تفاوت یافت. در این زمان، با پیدایش بازار دلاراروپایی، فرصت‌های زیادی برای دولت‌ها فراهم شد که پیشتر وجود نداشت (تاوالارو^۱، ۲۰۰۸: ۱۲۵-۱۲۳). با این وجود، رشد و توسعه اقتصادی این دوران، به دلیل عمر کوتاه آن، ناپایدار و شکننده بود.

به ظاهر، تقدیر تاریخی برزیل بود که تجربه رشد و توسعه اقتصادی، بدون توسعه سیاسی و با سلطه سرکوبگرانه نظامیان، زمان زیادی نپاید و دوره کوتاه معجزه اقتصادی به‌زودی به پایان برسد. بحران نفتی سال ۱۹۷۹ و در پی آن، اختلال در ورود سرمایه خارجی، منجر به یک بحران شدید در تعادل پرداخت‌ها شد. در دهه ۱۹۸۰، نرخ‌های بالای سود، موجب شد که ملت‌های پیرامونی، الگوی توسعه بدهکارانه را کنار بگذارند. حکومت برزیل نیز با تعرفه‌های کردن صادرات و کاهش ارزش پول خود نسبت به دلار، به این امر واکنش نشان داد. علاوه بر اینها، ناتوانی در کنترل اقتصاد به همراه تورم بالا و فساد، جریان رشد و توسعه برزیل را تضعیف و ناخوشایند کرد (گریس^۲، ۲۰۰۶: ۲۶-۲۵). البته اثرات ناگوار این امر، در دوران بعد، به ویژه طی سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۰ بیشتر بروز کرد. در این سال‌های بحران بدهی، برزیل به عنوان دومین کشور بدهکار دنیا در ردیف اقتصادهای به شدت راکد و منفعل قرار گرفت. اقتصاد برزیل، در این مرحله تاریخی، مسیر و روند تنزلی را پیمود، به گونه‌ای که به «دهه از دست رفته» مشهور شد؛ یعنی دهه‌ای که اقتصاد برزیل فروپاشید و دچار رکود و فرسایش شد. همچنین، برخلاف دوران معجزه اقتصادی که شاخص‌های اقتصادی کنشی و واکنشی یک روند معکوس ایجابی را تجربه کرده بود (افزایش نرخ‌های اقتصادی کنشی و کاهش نرخ‌های اقتصادی واکنشی)، در دوران بحران بدهی‌ها، فرایند معکوس سلبی رخ داد؛ به این صورت که شاخص‌های اقتصادی واکنشی روبه‌صعود بودند، در عین حال، شاخص‌های اقتصادی کنشی، گرایش شدید به سمت پایین را نشان می‌دادند. جدول (۲)، حاوی مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی برزیل در دوره بحران بدهی است.

1. Tavalaro
2. Griesse



جدول ۲. مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی برزیل در دوران بحران بدهی (۱۹۸۰-۱۹۸۹)

ردیف	شاخص‌های اقتصادی	میزان نرخ متوسط سالانه
۱	رشد تولید ناخالص داخلی	۲/۵٪
۲	میزان تورم	۲۲۷/۸٪
۳	درآمد سرانه هر فرد	\$۱۵۷۰
۴	میزان فقر	۳۹٪
۵	میزان بدهی	۱۱۶/۸ میلیارد دلار
۶	میزان ذخیره ارزی	۳۹۹ میلیون دلار
۷	میزان سرمایه‌گذاری خارجی	۱۶/۴٪
۸	میزان بیکاری	۴/۳٪
۹	میزان رشد اقتصادی	۲/۳٪

Source: World Bank, 2012



فصلنامه علمی-پژوهشی

۸۲

دوره هفتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۴

براساس اطلاعات جدول شماره (۲)، رشد تولید ناخالص داخلی برزیل به ۲/۵ درصد (در مقایسه با دوره پیشین ۱۰/۹۴ درصد) و درآمد سرانه هر فرد به رقم ۱۵۷۰ دلار (به نسبت دوره قبل ۲۱۲۷ دلار) رسید. میزان ذخیره ارزی تقریباً نسبت به دوره قبل، دو برابر کاهش نشان داده و به رقم ۳۹۹ میلیون دلار رسید. در نهایت، میزان سرمایه‌گذاری خارجی و میزان رشد اقتصادی سالانه برزیل، به ترتیب تا ۱۶/۴ درصد و ۲/۳ درصد کاهش یافت. در طول این دوره، شاخص‌های اقتصادی واکنشی هم روند صعودی را نشان می‌دهند؛ به گونه‌ای که میزان تورم به رقم بی‌سابقه ۲۲۷/۸ درصد و شاخص فقر نیز به ۳۹ درصد رسید. همچنین میزان بدهی خارجی بالغ بر ۱۱۶/۸ میلیارد دلار شد. شاید تأمل برانگیزترین شاخص دوران بحران بدهی، شاخص بیکاری باشد که رقم ۴/۳ درصد را نشان می‌دهد؛ امری که به نسبت شاخص‌های دیگر، ثبات نسبی خود را نسبت به دوره پیشین، حفظ کرده است. این امر عمدتاً به دلیل رشد اقتصاد غیررسمی بود که توانست بسیاری از نیروهای بیکار و حتی شاغل را به سمت خود جلب کند. بخش غیررسمی نه تنها شامل تعداد زیادی از اپراتورهای تجاری، فروشندگان خیابانی، دستفروشان و... می‌شد، بلکه بسیاری از افراد، حتی بخشی از طبقه متوسط هم جذب آن شدند. علت استقبال فراوان از بخش غیررسمی در این دوران، گریز از دادن مالیات و عدم پرداخت هزینه‌های ثبت نام برای شغل بود (راوالیون، ۲۰۱۰: ۷۱-۸۵؛ گاتبرلت، ۱۹۹۹: ۲۲۶-۲۲۴؛ اسکافیاس و کاتایاما، ۲۰۱۰: ۱۵-۲).

1. Gutberlet

2. Skofias and Katayama

همان‌گونه که بیان شد، در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۹، شاخص‌های اقتصادی کاهش یافت. احتیاج شدید برزیل به نفت وارداتی (که تنها ۱۳ درصد نیازهای نفتی از منابع داخلی تأمین می‌شد)، به اقتصاد داخلی فشار زیادی وارد آورد. افزایش بهره‌ام‌های پرداختی به دلیل دومین تکانه نفتی سال ۱۹۷۹ و مشکلات تعادل پرداختی، نتیجه‌ای جز بحران بدهی برای برزیل نداشت. بررسی عملکرد سیاست‌های جانشینی واردات و به‌دنبال آن، جهت‌گیری‌های گسترش صادرات در برزیل نشان می‌دهد که این سیاست‌ها اگرچه توانستند رشد چشمگیری برای برخی از صنایع این کشور به ارمغان بیاورند، اما قادر نبودند کشور را به هدف اولیه آن، یعنی رشد باثبات و خوداتکایی در تولید برسانند. دولت‌گیزل (۱۹۷۹-۱۹۷۴) هم که برنامه بلندپروازانه صنعتی کردن را از طریق جایگزینی واردات تحت هدایت دولت، در زمینه صنایع سنگین، با هدف تبدیل برزیل به کشوری توسعه‌یافته - در دهه ۱۹۸۰ - آغاز و اجرا کرد، پس از سال ۱۹۸۰، با افزایش بی‌سابقه میزان بهره‌های واقعی در سطح بین‌الملل مواجه شد که هم ضربه سنگینی به این کشور وارد کرد و هم دولت را ناچار به توقف این پروژه کرد. سرنوشت دولت‌های بعدی نیز بهتر از این نبود. بنابراین، دهه ۱۹۸۰ برای برزیل یک دهه ازدست‌رفته بود؛ زیرا از تورم بالا، رشد بیکاری و فرسایش سرمایه‌های عمومی، به‌عنوان نتیجه بار سنگین بدهی خارجی و مواجهه با نوسانات مالی داخلی، رنج می‌برد. بحران مالی دولت که موجب ناکامی الگوی صنعتی‌سازی جایگزینی واردات در طول دهه ۱۹۸۰ شد، به‌شکل گسترش بدهی عمومی، بودجه‌های حمایتی مشروط و ساختار ناکارآمد مالیاتی که رقابت‌پذیری تجاری را فرسایش می‌داد، ادامه یافت (مونترو، ۲۰۰۴: ۴).

این رفت‌وبرگشت‌ها و نوسانات شدید بین رشد اقتصادی، بحران بدهی‌ها و سرکوب‌های سیاسی، بسیار تأمل‌برانگیز و مناقشه‌آمیز است؛ زیرا ممکن است این‌گونه استنباط شود که بین ناکامی‌های اقتصادی و سرکوب‌های سیاسی، ارتباط ارگانیک وجود دارد. به‌ظاهر ناکامی‌های اقتصادی، زمینه را برای سرکوب سیاسی فراهم می‌کند؛ همان‌گونه که سرکوب‌های سیاسی می‌تواند در عمل، به‌مثابه یکی از موانع رشد و توسعه اقتصادی تلقی شود. از سوی دیگر، تجربه این دوره برزیل بیانگر آن است که هرچند تحت حکومت نظامی و با سرکوب‌های سیاسی می‌توان در کوتاه‌مدت به موفقیت‌های اقتصادی دست یافت، اما این روند در درازمدت، قابل تداوم نیست و به بحران و ناکامی اقتصادی می‌انجامد.



۱-۲. چگونگی توسعه سیاسی در دوره حکومت نظامیان

شاید بیان مختصری از شرایط و وضعیت برزیل پیش از روی کار آمدن نظامیان، برای فهم و تحلیل چگونگی توسعه سیاسی پس از کودتا مفید باشد. پس از استقلال برزیل (۱۸۲۲)، نظام جمهوری در سال ۱۸۸۸ تأسیس شد که در پی آن، قانون اساسی جمهوری در سال ۱۸۹۹ تنظیم گردید. این مرحله با انقلاب ۱۹۳۰ به پایان رسید. در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰، سیستم سیاسی حاکم بر برزیل، به صورت عمومی، اولیگارشیک بود. دوره بعدی، یا همان دوره وارگاس (۱۹۴۵-۱۹۳۰، ۱۹۵۵-۱۹۵۱)، مرحله‌ای است که او در برنامه دولت خود، انجام تغییرات و مدرنیزه کردن را مورد توجه قرار داد. این برنامه‌ها، در واقع، ترجمان همان خواسته‌هایی بود که در انقلاب ۱۹۳۰ مورد نظر مردم بود. وارگاس از فرصت انحلال و برچیده شدن احزاب سیاسی و بسته شدن مجلس استفاده کرد و تغییرات مهمی ایجاد نمود. وی به ویژه اقدام به متمرکز کردن قدرت در کشور و ایجاد ساختار فدرالی با محوریت رئیس جمهور کرد. وارگاس در این راستا سیستم فدراسیونی را که مغایر با فدرالیسم بود، از بین برد. در بین دو دوره حکمرانی وارگاس، ژنرال گارسیا دوترا (۱۹۵۱-۱۹۴۶) کنترل حکومت را به دست گرفت که فضای سیاسی کشور را همچنان امنیتی و غیردموکراتیک نگه داشت. در دوران کوبیتچک (۱۹۶۰-۱۹۵۵)، کوادروس (در سال ۱۹۶۱ به مدت ۷ ماه) و خواگولارت (۱۹۶۴-۱۹۶۱)، شاهد ظهور دوباره سیستم جمهوری و دموکراتیک در برزیل هستیم. در این دوره، سیستم فدرال دوباره متولد، و فضای نسبتاً باز سیاسی و دموکراتیک برقرار شد اما با کودتای سال ۱۹۶۴، دوباره فضای سیاسی برای مشارکت فعالانه مردم بسته شد (تافل، ۲۰۱۰: ۱۶-۱۳).

تحولات سیاسی و دگرگونی‌هایی که در رژیم‌های در حال گذار روی می‌دهد، بیش از همه، به اقتدارگرایان میدان می‌دهد. در برزیل، تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، زمینه ساز روی کار آمدن اقتدارگرایان شد. در همین زمینه، مخالفان سیاسی راست‌گرای گولارت، او را که در فضا و شرایط دموکراسی توده‌ای^۲ حکمرانی می‌کرد، با کودتا کنار زدند. در حقیقت، تجربه دموکراسی توده‌ای در مارس ۱۹۶۴، زمانی که نیروهای نظامی، گولارت را کنار زدند و بیست و یک سال رژیم اقتدارگرایی را بنیان نهادند، پایان یافت. طبق یک نظر، رژیم جدید، سرآغاز الگوهای نظام نوینی شد که اغلب آن را نظام اقتدارگرای بوروکراتیک می‌نامند (مونترو، ۲۰۰۹: ۱۹).



1. Tafel

2. Populistic Democracy

قدرت در دوران رژیم نظامی، میل به تراکم و تجمع داشت. به دیگر سخن، ویژگی قدرت در حکومت نظامیان برزیل، حالت انباشتی^۱ داشت و توزیع قدرت که یکی از وجوه دموکراتیزاسیون است، روندی نامناسب و نامتعادل پیدا کرده بود. از دید نظامیان، کل فرایند دموکراتیزاسیون، فرایندی غیرطبیعی و مخالف راهبرد آنان بود. از همین رو، به ورطه انحصارطلبی افتاده و قدرت را متمرکز کردند. در نتیجه، می توان گفت نظامیان برزیل، دموکراسی را در پیش پای رژیم اقتدارگرای بوروکراتیک ذبح کردند. در واقع، از میان شرط‌های چندگانه برای دموکراتیک شدن، شامل وجود جامعه مدنی آزاد و فعال، جامعه سیاسی نسبتاً مستقل، اجرای مؤثر حاکمیت قانون در مورد تمام کنشگران، عملکرد مفید دیوان سالاری دولتی و اقتصاد چندپایه، این ساختارها و عوامل یا به شدت تضعیف، و یا نابود شدند. البته دوره حکومت نظامیان، خود، به دو مرحله نسبتاً متمایز نظامیان تندرو و معتدل، تقسیم می شود که شرح تشابهات و تفاوت‌های سیاست‌ورزی در آنها، به تفکیک، بیان می شود.

الف. مرحله حکومت نظامیان تندرو و رادیکال: نظامیان قشری و رادیکالی که از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ حکومت کردند، اجازه هیچ نوع فعالیتی را به شهروندان نمی دادند. در این مرحله، وضعیت سیاسی کشور به شدت بی ثبات بود و احزاب سیاسی نیز درونی و سازمانی بوده و رقابتی بین آنها وجود نداشت. در واقع، نظام حزبی، نقشی در هویت‌سازی سیاسی و سازمان‌دهی خواسته‌های مردمی ایفا نمی کرد. احزاب در برزیل دوره نظامیان تا سال ۱۹۷۴، یا در حاشیه به سر می بردند و یا سرکوب می شدند. به همین دلیل، نظام حزبی در برزیل، ضعیف و پراکنده بود. تنها استثنا، حزب کارگر بود که در گشایش‌های سیاسی اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ ظاهر شد (هوتزاجر، ۲۰۰۱: ۱۲-۱).

برپایی تظاهرات و نشست‌ها، در قالب جنبش‌ها و مشارکت‌های مردمی، در حکومت نظامی و کودتایی برزیل، غالباً سرکوب می شدند و مشارکت، بیشتر جنبه سازمان‌یافته غیررسمی داشت. هیچ نوع آزادی مدنی وجود نداشت تا متعاقب آن، تعاطی افکار وجود داشته باشد. کودتاچیان در برزیل، اساساً مداخله در سیاست را تحت لوای سیاست امنیت ملی تفسیر می کردند و به جنبش‌های سیاسی در حال رشد، لقب «براندازانه»، «کمونیستی» و «ضدبرزیلی» می دادند. دولت تلاش می کرد که فعالیت‌های شهروندان و نهادهایشان را که در مقام و موقعیت اپوزیسیون قرار

1. Accumulation
2. Houtzager





داشتند، همانند توسعه اقتصادی ملی، به نام تضمین امنیت ملی، تحت کنترل و نظارت قرار دهد (گریس، ۲۰۰۰: ۲۶-۲۵). با این وجود، نظامیان برزیل، به ویژه در دوران معجزه اقتصادی، نوعی مشروعیت مبتنی بر عملکرد و کارآمدی اقتصادی را تجربه کردند. هرچند مردم به دلیل تقلب و دستکاری گسترده در نظام انتخاباتی، از انتخابات روی گردان شدند؛ زیرا استراتژی حکمرانی نظامیان، به پیروزی رساندن کاندیدای حزب حکومتی خودشان بود (پاسنر، ۲۰۰۳: ۵۴). در واقع، نظامیان درصدد بودند تا ابزارها و راهکارهایی برای تضمین و حمایت از حزب موافق شان در روند انتخابات بیابند که این امر در نظر بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم، ناعادلانه و نامعقول جلوه می‌کرد. در همین زمینه، شاید تغییرات در قوانین اساسی و موضوعه، مهم‌ترین نشانه بی‌عدالتی رویه‌ای تشخیص داده شده، باشد. یکی از این موارد، اصلاحیه نهم قانون اساسی بود که در ژوئیه ۱۹۶۴ منتشر شد. طبق این اصلاحیه، دوره ریاست جمهوری تا مارس ۱۹۶۷ ادامه می‌یافت (در حالی که طبق سیستم پیشین می‌بایست تا ۱۹۶۵ پایان می‌یافت). با این همه، موفقیت‌های اپوزیسیون در ایالات، توانست طرح‌های توسعه‌ای نظامیان تندرور را که شامل تمرکز تمام عیار اقتدار سیاسی می‌شد، تا حدودی، محدود کند. از این رو، نظامیان، دو هفته پس از شکست‌های خفت‌بار، دومین قانون نهادی را به اجرا درآوردند که احزاب سیاسی موجود را برمی‌انداخت و انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۷ را غیرمستقیم می‌کرد. همچنین در فوریه ۱۹۶۶، حکمرانان نظامی، سومین قانون نهادی را منتشر کردند که به طور مستقیم قدرت فرمانداران ایالات را با غیرمستقیم کردن انتخابات، تحدید و تهدید می‌کرد. شاید مهم‌ترین چالش در دوره حکومت نظامیان، اقدامات این رژیم علیه سیستم فدرالیسم بود. با تصویب سومین قانون نهادی در سال ۱۹۶۶، قدرت فرمانداران ایالات با غیرمستقیم شدن انتخابات، محدود شد و خودمختاری سیاسی ایالات به گونه‌ای محسوس کاهش یافت (مونترو، ۲۰۰۹: ۴۹-۴۸). البته در پی کاهش خودمختاری سیاسی ایالات، پایه‌های حمایتی رژیم هم به شدت تضعیف شد.

وضعیت جامعه مدنی در برزیل دوره نظامیان، بهتر از سایر وجوه سیاسی و اجتماعی نبود. اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و اصناف در این دوره، اساساً حق ابراز وجود نداشتند. به دلیل شدت سرکوب، اجازه فعالیت به هیچ نوع سازمان یا نهادی داده نمی‌شد. رسانه‌ها و مطبوعات هم در این دوران به شدت سانسور می‌شدند. در واقع، رسانه‌ها و مطبوعات، ابزار دست نظامیان برای کسب مشروعیت و مقبولیت در داخل و کسب وجهه و پرستیژ در صحنه بین‌المللی بودند. در



مجموع، شاید این نگرش و تحلیل درست باشد که دخالت ارتش در حکومت و سیاست و ظهور دیکتاتوری نظامی، واکنشی به احتمال وقوع انقلاب‌های اجتماعی و شکل‌گیری جنبش‌های چریکی بود؛ زیرا اکثر کشورهای جهان سوم، در دهه شصت قرن بیست، استقلال سیاسی خود را به دست آوردند و نظامیان برزیلی، نگران سرایت تدریجی این جنبش‌ها و انقلاب‌ها به کشورشان بودند.

ب. مرحله حکومت نظامیان معتدل: گروه دوم از حکمرانان نظامی، اصلاح‌طلبانی بودند که از سال ۱۹۷۴ و با آمدن ژنرال گیزل، قدرت و حکومت را به دست گرفتند که این روند با فیگریدو تداوم یافت. علاوه بر وجود مبارزه نفس‌گیر بین دولت و جامعه، مبارزه برای قبضه قدرت در میان خود نظامیان هم بخش دیگری از عرصه سیاست و حکومت در برزیل بود. در این زمینه، پس از منازعه سختی که در پایان دوران ژنرال مدیجی در تشکیلات نظامی روی داد، گروه سورئین که از آزمون طلبان بودند، توانستند ژنرال گیزل را نامزد ریاست جمهوری کرده و به یاری همراهانش از جمله برادر وزیر جنگش و ژنرال سیلوا، او را پیروز میدان کنند. گیزل، فرایند دموکراتیک شدن را آغاز و چنان قاطعانه عمل کرد که در سال ۱۹۷۸، یکی دیگر از اعضای گروه سورئین، ژنرال باتیستا فیگریدو، به جای او نشست. ژنرال ارنستو گیزل با تصویب طرح «آبرتورا» (به معنای گشایش سیاسی)، در سال ۱۹۷۴، یک بازگشت آهسته، تدریجی و مطمئن به سوی دموکراسی را کلید زد (بلتران^۱، ۱۹۸۷: ۲۱۶-۲۱۴). گیزل (۱۹۷۹-۱۹۷۴) و فیگریدو (۱۹۸۵-۱۹۷۹)، به تدریج حقوق سیاسی را با حکم قانون و عفو کردن تبعیدیان سیاسی و اجازه دادن به ایجاد یک سیستم چند حزبی افزایش دادند. هرچند، این امتیازات سیاسی، گاهی با سرکوب شدید نظامی شامل کشتار و ناپدید کردن مخالفان، مختل می‌شد. در واقع، رهبرانی که در سال ۱۹۷۳ در برزیل، علیه حکومت ژنرال امیلیو مدیجی قیام کردند، موجب شدند طرح‌هایی درباره آزادی و رفع تنش‌ها و فشارهای سیاسی به مرحله اجرا درآید و فضای باز سیاسی گیزل هم در قالب این روند، قابل درک و فهم است (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷). گیزل بر این باور بود که «وضع برزیل بسیار خوب، اما اوضاع مردم برزیل بسیار بد است». رئیس‌جمهور فیگریدو هم راه گیزل را در پیش گرفت. اقدامات این دو رئیس‌جمهور، کشمکش را که در جامعه برزیل بالا گرفته بود، فرونشاند و راه را برای دموکراسی هموار کرد (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۸۲).

1. Abertura
2. Beltran



پیش قدمی حکومت نظامی برای آزادسازی، تحت ریاست ارنستو گیزل، بخش بزرگی از جامعه مدنی برزیل را علیه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک بسیج کرد. روند موجود در برزیل نشان از آن داشت که آمیزه‌ای از ابتکار تدریجی آزادسازی سیاسی رژیم برای کاهش دادن شدت مخالفت و فشار رشد سریع اقتصادی، با بسیج جامعه مدنی ترکیب شد که در نهایت، به یک گشایش تدریجی و آرام در رژیم اقتدارگرای بوروکراتیک انجامید. به هر حال، این گذار و انتقال، به تدریج برزیل را به دموکراسی در سال ۱۹۸۵ برگرداند. به علاوه، طی این فرایند، سیستم فدرالیسم در برزیل دوباره متولد شد. اگرچه رژیم نظامی در قدرت از سال ۱۹۸۵-۱۹۶۴ تلاش کرد تا نفوذ کنشگران فروملی (یعنی ایالات) را در سیاست‌های ملی برزیل محدود کند، اما نتوانست این عمل را به طور کامل انجام دهد. روند سال‌های پیشین نشان می‌دهد که طی سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۶۹، فشار و اختناق به حد اعلای خود رسیده بود. در این میان، به ظاهر، جدال و کشمکش سخت بین دولت و جامعه، در جریان بود. به همین دلیل، استراتژی رژیم که خواهان پیروزی قانون‌گذاران ملی و دولتی در انتخابات ۱۹۷۴ بود، با پیروزی اپوزیسیون (جنبش دموکراتیک برزیل) ناکام ماند. البته این شکست، ناشی از وجود موانع قانونی و عینی برای انتخاب فرمانداران ایالات و نیز تجربه استیصال اقتصادی بود (ساموئل و آبراکو، ۲۰۰۱: ۵۲-۵۱).

در طول این مدت، نظام حزبی به عنوان بلوک‌های انتخابی رشد کرده و در انتخابات شرکت می‌کرد. در واقع، از زمان شروع طرح آبرتورا، گروه‌های سیاسی در هریالت، رقابت برای کسب جایگاه اجرایی دولت را شروع کردند. جامعه مدنی هم در این دوران، سراز خاک سرکوب بیرون آورد؛ به گونه‌ای که شاهد شکل‌گیری یک نوع کورپوراتیسم^۱ هستیم. دولت از طریق یارانه دادن به سازمان‌های اجتماعی، با این نهادها در تعامل بود. همچنین، شکل‌گیری و ظهور طبقه متوسط، توانست بسترهای لازم را برای حرکت به سمت دموکراتیزاسیون آماده کند. در مورد اپوزیسیون باید گفت حکومت معتدل و میانه‌رو، با کنار رفتن قشری‌ها و رادیکال‌ها، مخالفان و گروه‌های اپوزیسیون را به درون نظام راه داد. در این زمینه، مذاکرات بین دولت و احزاب مخالف (شامل جنبش دموکراتیک برزیل^۲ و نهضت دموکراتیک برزیل^۳)، در نهایت، به تفاهم انجامید (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۸۷-۸۱).

1. Samuels and Abrucio
2. Corporatism
3. MDB
4. PMDB



در نتیجه، توسعه سیاسی در دوره حکومت نظامیان در برزیل، روند پرفرازونشیبی را پشت سر گذاشت. انسداد سیاسی در مرحله نخست نظامیان رادیکال، روند توسعه سیاسی را به شدت مختل کرد و سیاست ورزی هم عمدتاً در سطح دولت و نیز مبارزه سیاسی در سطح ایالت ها جریان داشت. با روی کار آمدن نظامیان اعتدال گرا، توسعه سیاسی، روند بهبود و پیشرفت را پیمود. در مرحله اخیر، هر چند نوسانات و منحنی های رفت و برگشت وجود داشت، اما در نهایت، گذار نسبتاً موفق به سوی دموکراتیزاسیون روی داد که حاصل آن، حکومت انتخابی بود که شرح و بسط آن در ادامه می آید.

۱-۲-۱. توسعه و دموکراسی در دوره حکومت انتخابی

در سه دهه گذشته، برزیل گذارهای عمیقی را در استراتژی های توسعه اقتصادی و سیاسی تجربه کرد؛ گذارهایی که اساساً بنیاد روابط بین دولت، بازار و جامعه را تغییر داد. ترکیب بی سابقه اصلاحات اقتصادی بحث برانگیز و جهت گیری بازاری رقابت آمیز در برزیل، با فرایندهای تکان دهنده و تعارض آمیز گذار دموکراتیک مصادف بود. تغییرات مهم در بسترهای اقتصادی و سیاسی بین المللی متعاقب پایان جنگ سرد، ارتباط پیچیده بین آزادسازی اقتصادی و سیاسی در برزیل را بیشتر مشروط کرد. به ویژه افزایش سرعت روند جهانی شدن و میزان بیشتری از وابستگی اقتصادی بین المللی، چالش های غیرمنتظره ای برای حکومت دموکراتیک در برزیل ایجاد کرد. در این زمینه، اکتاوئیو ایانی^۱ (شاگرد فلورستان فرناندز و با جهت گیری فکری مارکسیستی) می گوید: مشکلات برزیل معاصر از کشمکش های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نشئت می گیرد که از طرح ریزی، موفقیت و همزیستی چهار مدل توسعه برمی آید که عبارتند از: ۱- مدل صادرات واردات؛ ۲- مدل جایگزینی واردات؛ ۳- مدل توسعه اقتصادی هم بسته؛ ۴- مدل سوسیالیستی (تاوالارو،^۲ ۲۰۰۸: ۱۲۲). برخی از محققان هم به ناسازگاری میان ویژگی دموکراتیک نهاد های سیاسی از یک سو و رشد سریع اقتصادی از سوی دیگر اشاره می کنند. برای نمونه، ساموئل هانتینگتون خاطرنشان می کند که ارتباط میان رشد اقتصادی و دموکراسی همیشه و همه جا یک ارتباط خطی نیست و یک کشور نمی تواند بدون دارا بودن منابع سرشار اقتصادی، در راه دموکراسی گام بردارد و یا برعکس، با دارا بودن منابع سرشار اقتصادی، همچنان غیردموکراتیک باقی بماند. تمرکز منابع اقتصادی و سیاسی می تواند بیان کننده ارتباط غیرخطی میان رشد اقتصادی و دموکراسی باشد (پوپویچ و پیه رو، ۱۳۸۰: ۶۵۸).

1. Octavio Ianni

2. Tavalaro



آمارتیا سن نیز در کتابش با عنوان «توسعه، به مثابه آزادی» عنوان می‌کند که هدف توسعه، چیزی جز دستیابی به انواع آزادی‌ها شامل برخورداری از امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، نظام حمایتی و تضمین شفافیت (سن، ۱۳۸۹: ۲۹) نیست. به دیگر سخن، توسعه، حذف ناآزادی‌ها و افزایش دامنه انتخاب‌ها است. کارکرد نظریه آمارتیا سن همانند مفروض این مقاله، این است که وی رابطه بین توسعه و آزادی را متقابل می‌داند. از یک سو، توسعه اقتصادی، بهره‌مندی بیشتر افراد جامعه از امکانات و تسهیلات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و غیره را به ارمغان می‌آورد و موجب گسترش آگاهی در میان مردم می‌شود و از سوی دیگر، آزادی از رهگذر ایجاد امکان مشارکت در فرایند توسعه، باعث بسط و گسترش عدالت اجتماعی و برخورداری برابر افراد از امکانات و فرصت‌ها می‌گردد، رهبران و مسئولان را در برابر مردم، پاسخگو می‌کند و مانع گسترش فساد اقتصادی در اجتماع می‌شود. در دوره حکومت انتخابی، توسعه توسط مردم و برای مردم محقق شد. در نتیجه، می‌توان گفت در برزیل دوره حکومت انتخابی، توسعه هنگامی محقق شد که عوامل اساسی ضد آزادی شامل فقر و ظلم، فرصت‌های کم اقتصادی، محرومیت نظام مند اجتماعی، بی‌توجهی به تأمین امکانات عمومی و عدم تسامح یا دخالت بیش از حد دولت‌های نظامی سرکوبگر و اقتدارگرای بوروکراتیک، از بین رفت.

۲. روند رشد و توسعه اقتصادی در دوره حکومت انتخابی

آغاز دوره حکومت انتخابی، اگرچه مصادف با برکناری نظامیان در سال ۱۹۸۵ است، اما به نظر می‌رسد دوران خوزه سارنی (۱۹۹۰-۱۹۸۵)، فرناندو کولور دی ملو (۱۹۹۲-۱۹۹۰) و ایتامار فرانکو (۱۹۹۴-۱۹۹۲)، یک مرحله انتقالی به شمار می‌آید و از این رو، می‌توان سال پایه حکومت انتخابی برای بررسی و تحلیل را ۱۹۹۴ در نظر گرفت. با این وجود، توضیحات مختصر این مرحله انتقالی نیز در ادامه مطرح می‌شود.

نخستین رئیس جمهور منتخب مستقیم مردم (فرناندو کولور دی ملو) در سال ۱۹۹۰ برگزیده شد. مبارزه نخستین رئیس جمهور، کولور (۱۹۹۲-۱۹۹۰) با تورم سالانه چهار رقمی، تأثیر بسزایی در روند حرکت برزیل داشته است. تیم اقتصادی او با یک بسته اقتصادی مشتمل بر تعرفه یک جانبه و کاهش موانع غیرتعرفه‌ای، با هدف اجرای سیاست کاهش فشار قیمت بر تولیدکنندگان داخلی، به سراغ مبارزه با تورم رفت. همچنین در این زمان، برزیل قرارداد «آسانشن»^۱ (۱۹۹۱) که پیوستن

رسمی برزیل به توافقنامه مرکوسور بود را امضا کرد؛ عضویتی که سیاست کاهش تعرفه برزیل را دائمی کرد (آرمیجو و کرنی، ۲۰۰۸: ۹۹۶). اگرچه دی ملوقول داد که تورم را کنترل و با فساد مبارزه کند، اما خود، متهم به فساد ورشوه شده و در سال ۱۹۹۲ استیضاح شد (گریس، ۲۰۰۶: ۲۸). زمانی که رسوایی فساد، دی ملورا مجبور به ترک منصبش، دو سال پیش از پایان ریاست جمهوری کرد، معاون وی، *ایتامار فرانکو* (۱۹۹۴-۱۹۹۲)، حکومت را در دست گرفت. گرایش مدیریت اقتصادی فرانکوبه طور گسترده، پوپولیستی و آرمان‌گرایانه بود. او دوره خود را با پنج وزیرداری در طول دو سال گذراند (آرمیجو و کرنی، ۲۰۰۸: ۹۹۷). البته فرانکو توانست به طور مؤثری، تورم را با طرح «رنال» وزیرداری اش، *فرناندو هنریکو کاردوسو* (نظریه پرداز مشهور وابستگی)، کنترل کند. این طرح، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را تشویق می‌کرد که به این ترتیب به کسری مالی برزیل کمک، صنعت را مدرن و صادرات برزیل را از لحاظ بین‌المللی رقابتی می‌کرد (گریس، ۲۰۰۶: ۲۸). بنابراین، در دهه ۱۹۹۰، همگام با استراتژی اقتصادی صادرات محور، یک انقلاب ساختاری واقعی در اقتصاد برزیل آغاز شد. تا سال ۱۹۹۴، برنامه تثبیت اقتصادی به همراه تغییراتی شامل پایین نگه داشتن نرخ تورم، برنامه خصوصی‌سازی گسترده و کاهش نقش دولت در فرایند توسعه اقتصادی برزیل عملیاتی شد (رابلوو و واسکونکوس^۲، ۲۰۰۲: ۳۲۲-۳۲۱).

شهرت طرح رنال و سیاست تثبیت نرخ تورم، به انتخاب رئیس‌جمهور کاردوسو در سال ۱۹۹۴ کمک کرد (آرمیجو و کرنی، ۲۰۰۸: ۹۹۷). در سال ۱۹۹۵، کاردوسو، کامکس^۳ (یعنی گسترش تجارت خارجی) را به عنوان یک نیروی منسجم درون‌وزارتی، برای توسعه صنعت و تجارت تشکیل داد. او همچنین نقش‌آفرینی فعال برای برزیل به عنوان رهبر جهانی جنوب را از طریق مشارکت در سه مجمع تجاری بین‌المللی مرکوسور^۴، افتا^۵ و سازمان تجارت جهانی^۶ پیگیری کرد. در واقع، سیاست اقتصادی کاردوسو دولایه بود: یک رویکرد ایدئالیستی^۷ برای مذاکرات چندجانبه و یک رویکرد رئالیستی^۸ برای روابط منطقه‌ای. اولویت نخست، منطبق با تثبیت

1. Armijo & Kearney
2. Rabelo & Vasconcelos
3. CAMEX
4. MERCOSUR
5. EFTA
6. WTO
7. Idealistic Approach
8. Realistic Approach





اقتصادی، بین‌المللی‌گرایی و سیاست‌های لیبرالی در طول دور نخست حکومت کاردوسو (۱۹۹۸-۱۹۹۴) همراه بود. در مقابل، در دوره دوم حکومت کاردوسو (۲۰۰۲-۱۹۹۸)، پایان تثبیت وضعیت جاری و ضرورت پرداختن به بدهی خارجی، نیازمند تقویت حاکمیت ملی از دست رفته بود. برزیل ناچار بود با یک دیپلماسی اقتصادی فعال، موقعیت مستحکمی را در مذاکرات تجاری با سازمان تجارت جهانی و سازمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) و اتحادیه اروپا کسب کند و در ضمن، در پی تقویت نقش مرکوسور نیز باشد (باربوسا و دیگران، ۲۰۰۹: ۶۴). در این دوره، به دلیل باز شدن اقتصاد برزیل به روی دنیا و کنترل پول رایج با استفاده از طرح جدید رئال، تورم کنترل شد. همچنین، با بهبود وضعیت سرمایه‌گذاری و دادن فرصت به بنگاه‌ها برای ابراز وجود و فعالیت، تثبیت پول ملی، کاهش رشد جمعیت، کاهش مهاجرت و دیگر سیاست‌های اعمالی، شاخص‌های اقتصادی برزیل بهبود یافتند.

در سال ۲۰۰۲، کاندیدای حزب کارگر، لوئیس اینانسیولولا دوسیلوا با وعده تقدم مسائل اجتماعی فقیرترین بخش مردم به پیروزی رسید و با استراتژی «گرسنگی صفر»، مبادرت به مبارزه با فقر کرد (باربوسا و دیگران^۱، ۲۰۰۹: ۲۳). در واقع، دو عنصر ضروری و پایه‌ای، شامل ظرفیت سرمایه‌گذاری و یک بازار داخلی نیرومند برای تولید انبوه که در دوران گذشته، مفقود و مغفول مانده بود، در طول دوران حکومت کاردوسو و به‌ویژه دوران لولا مورد توجه قرار گرفت (تیلور^۲، ۲۰۰۹: ۴۵). اهمیت این امر تا آنجا است که می‌توان ادعا کرد اقتصاد برزیل در پرتو آن، به جایگاه بالا و قابل‌قبولی، هدایت شد و جزء ده اقتصاد برتر جهان قرار گرفت. به همین دلیل، برزیل، در همه جا، به دلیل قرار گرفتن در ردیف قدرت‌های بزرگ اقتصادی دنیا مورد تمجید قرار گرفت. روزنامه وال استریت، سرمقاله‌ای منتشر کرد که در آن از برزیل به‌عنوان «یک پناهگاه مطمئن، یک دموکراسی غنی که به‌طور چشمگیری در گوشه‌ای از جهان، پیوسته در حال رشد است»، یاد کرد. پس از اینکه برزیل موقعیت و شأن سرمایه‌گذاری پیدا کرد، روزنامه گاردین نیز تأکید کرد که «کشور آینده [نامی مشهور برای برزیل] سرانجام ظهور کرد». مصداق این گفته، «اعلامیه برازیلیا^۳» بود که در سال ۲۰۰۳ انتشار یافت؛ سند جامعی که هدفش تغییر در اقتصاد سیاسی جهانی بود (رابرلو و واسکونکوس، ۲۰۰۲: ۳۳۳). دوسیلوا، برای دو دوره پنج‌ساله، از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، بر برزیل

1. Zero Hungry
2. Barbosa & other's
3. Taylor
4. Brazilia Declaration

حکمرانی کرد که در این مدت، شکوفایی و رونق اقتصادی به برزیل بازگشت و این کشور، دارای شاخص‌های اقتصادی مثبت و قابل قبولی شد.

دیلما روسف، از همان حزب دوسیلوا، در سال ۲۰۱۱، در انتخابات عمومی ریاست جمهوری، به عنوان نخستین رئیس‌جمهور زن برزیل، به پیروزی رسید. روسف، رئیس برنامه‌های خود را برای اصلاحات اقتصادی، حفاظت از محیط زیست، بهبود بهداشت، توسعه عمرانی و حمایت از اقتصاد برزیل در مقابل تحولات بیرونی اعلام کرد (باربوسا و دیگران، ۲۰۰۹: ۶۹). او دو هدف اساسی را برای دوران ریاست جمهوری خود در نظر گرفته است: «محو فقر»، یعنی همان چیزی که لولا در مورد آن با موفقیت عمل کرد و «رشد اقتصادی». وی در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «ما نمی‌توانیم استراحت کنیم، درحالی‌که برزیلی‌هایی هستند که گرسنه سر بر بالین می‌گذارند، خانواده‌هایی که در خیابان زندگی می‌کنند و کودکان فقیری که ناچار به ترک خانه شده‌اند» (خبرگزاری ایرنا، ۱۳۸۹: ۱).

در دوران حکومت انتخابی، برزیل شاهد رشد اقتصادی پایداری بوده که داده‌های جدول زیر، برخی از آنها را نشان می‌دهد.

جدول ۳. مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی برزیل در دوران حکومت انتخابی (۲۰۱۱-۱۹۹۴)

ردیف	شاخص‌های اقتصادی	میزان نرخ متوسط سال‌ها
۱	رشد تولید ناخالص داخلی	۳۲/۸٪
۲	میزان تورم	۴/۵٪
۳	درآمد سرانه هر فرد	\$ ۴۷۱۰
۴	میزان فقر	۱۴/۱۷٪
۵	میزان بدهی	۱۶ میلیارد دلار
۶	میزان ذخیره ارزی	۲/۳۸۵ میلیارد دلار
۷	میزان سرمایه‌گذاری خارجی	۱۹/۲۵٪
۸	میزان بیکاری	۶/۷٪
۹	میزان رشد اقتصادی	۷/۴۹٪

Source: World Bank, 2010

مفاد جدول شماره (۳)، حکایت از آن دارد که شاخص‌های اقتصادی برزیل در این دوران، نرخ رشد بالایی را تجربه کرده و نشان می‌دهد. در این دوره، با توجه به آمار و ارقام اقتصادی



جدول شماره (۳)، شاخص‌های اقتصادی کنشی (شامل رشد تولید ناخالص داخلی، درآمد سرانه، ذخیره ارزی، سرمایه‌گذاری خارجی، رشد اقتصادی) و شاخص‌های اقتصادی واکنشی (شامل تورم، فقر، بدهی، بیکاری)، روند همگرایی و تعاملی مثبتی داشته‌اند. در دوره حکومت انتخابی، میزان تولید ناخالص داخلی به ۳۲/۸ درصد رسید؛ همچنان‌که درآمد سرانه هر فرد تا ۴۷۱۰ دلار بالا رفت. میزان متوسط ذخیره ارزی در این دوران به ۲/۳۸۵ میلیارد دلار و سرمایه‌گذاری خارجی و رشد اقتصادی به ترتیب به ۱۹/۲۵ درصد و ۷/۴۹ درصد رسید. در ضمن، میزان تورم به ۴/۵ درصد و فقر به ۱۴/۱۷ درصد کاهش یافته است. مقدار بدهی به ۱۶ میلیارد دلار و میزان بیکاری نیز به ۶/۷ درصد رسیده است.

حکومت انتخابی، با کاهش ارزش ترازوی تعهدات کاری و سیاست تثبیت نرخ مبادله که در چارچوب سیاست‌های مختلف از جمله طرح رئال شناخته می‌شدند، سرانجام توانست تورم را کنترل کند. سیاست جدید حکومت کاردوسواز اواسط دهه ۱۹۹۰ به بعد، به سوی هماهنگی بیشتر و منصفانه‌تر با اجماع واشنگتن^۱ و سیاست‌های اجتماعی^۲ که شامل ثبات کلان اقتصادی، حساسی مالی، اصلاح تجاری و خصوصی سازی برخی از مشاغل دولتی بود، پیش رفت. تنها تفاوت مهم این سیاست با اجماع واشنگتن این بود که سیاست‌های جدید همراه با اصلاحات اساسی در امنیت اجتماعی و حمایت‌های مالی بود که از قبل به عنوان هدف اساسی، تعیین شده بود (کوئیلبل و لیپوما^۳، ۲۰۱۰: ۶۲۵-۶۰۵؛ راولیون، ۲۰۱۰: ۸۵-۸۴).

همچنین برزیل، در این دوران، در جایگاه چهارمین دریافت‌کننده بزرگ سرمایه خارجی پس از ایالات متحده، بریتانیا و چین قرار گرفت. در اواخر دهه ۱۹۹۰، برزیل یک طرح پنج‌ماده‌ای را برای سامان‌دهی اقتصاد خُرد (شامل اعتبارات، مالیات، حل و فصل مناقشات اقتصادی، فضای سرمایه‌گذاری و تأمین اجتماعی) تنظیم و به اجرا درآورد که متضمن مواردی مانند تسهیل دسترسی به بازار، رفع پیچیدگی‌های سیستم مالیاتی، کاهش هزینه حل و فصل دعاوی، بهبود فضای کسب و کار و بهبود زندگی فقرا بود (گریس، ۲۰۰۶: ۲۹-۲۸؛ رابلو و واسکونکوس، ۲۰۰۲: ۳۳۲-۳۱۹). پول باثبات برزیل و اقتصاد بازارگرای گسترده، به مثابه عواملی بودند که موجب می‌شدند کشورهای صنعتی ترجیح دهند در برزیل سرمایه‌گذاری کنند. گوستاو فرانکو، اقتصاددان و رئیس

1. Washington Consensus
2. Social Politics
3. Koelble and Lipuma

امور بین الملل بانک مرکزی برزیل بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷ و سپس رئیس بانک مرکزی تا ژانویه ۱۹۹۹، نظریه پرداز اصلی رژیم نئولیبرال و طراح نرخ برابری بالا برای واحد پول برزیل (رئال) و یکی از حامیان سرسخت آزادسازی واردات و ارزش استراتژیک کسری خارجی، تأکید داشت که آزادسازی واردات، موجب افزایش کارایی، بهره‌وری و رقابت پذیری می‌شود. به گفته بناردو کوسینسکی، کاردوسو عقاید فرانکورا نوعی انقلاب کوپرنیکی می‌دانست. کاردوسو و مشاورانش به کسانی که این راهبرد را مورد انتقاد قرار می‌دادند، می‌گفتند که ایده‌های آنها اقتصاد کشور را به طور فزاینده‌ای در برابر ضربه‌ها و شوک‌های خارجی آسیب پذیر می‌کند و آنها در واقع، پیامبر مصیبت و رعب‌آفرین یا گورگنِ رئال (پول ملی برزیل) هستند (ماریا روشا، ۱۳۸۳: ۲۹)؛ اما در دوران حکومت انتخابی، شاهد پایداری و ثبات و تعادل اقتصادی برزیل هستیم؛ به گونه‌ای که عده‌ای این دوران جدید را به نوعی حکمرانی جدید اقتصادی برزیل معرفی کردند.

۲-۱. روند توسعه سیاسی در دوره حکومت انتخابی

دوره ۲۵ ساله (۲۰۱۱-۱۹۸۵) یا همان روند دموکراتیک شدن برزیل در دوره پسانظامیان را می‌توان با کمی مسامحه، به سه مرحله تقسیم بندی کرد: مرحله نخست، مرحله انتقالی و دموکراسی نحیف (دوران نوز ۱۵ مارس ۱۹۸۵ تا ۲۱ آوریل ۱۹۸۵ و خوزه سارنی ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰). مرحله دوم، مرحله گذار به دموکراسی (۲۰۰۲-۱۹۹۰؛ حکومت کولور و فرانکو و کاردوسو)، مرحله سوم: مرحله تثبیت دموکراسی (۲۰۱۱-۲۰۰۲؛ حکومت لولا و روسف). از میان امواج و مراحل دموکراتیزاسیون هانتینگتون، موج دوم (۱۹۶۲-۱۹۴۳) و موج سوم (۱۹۷۵ به بعد)، به ساحل برزیل رسید. برزیل، پس از برکنار شدن نظامیان و بازگشت آنها به پادگان‌ها، تغییراتی نسبتاً اساسی را در ساختارهای سیاسی خود، تجربه کرده است. روند توسعه سیاسی در این دوران، با مؤلفه‌های انتخابات، فدرالیسم، جامعه مدنی، احزاب، پارلمان و رفراندوم، بررسی و تحلیل می‌شود.

با کناره‌گیری نظامیان، اگرچه فشارهای مردمی برای انتخاب نخستین رئیس‌جمهور از طریق رأی‌گیری عمومی به شکست انجامید و معادلات سیاسی با بی‌اعتمادی به آینده هیئت انتخاباتی، همراه شد، اما در ادامه کار و با تثبیت فرایندهای حکومت انتخابی و دموکراتیک، نوع نگاه مردم به نظام سیاسی و هیئت حاکمه تغییر یافت. در دوران حکومت انتخابی، با نهادینه شدن سازوکارهای پارلمانتاریستی و قانونی، جامعه پذیر کردن فرهنگ سیاسی مشارکتی و نهادمند شدن سازوکارها و نهادهای قانونمند، اعتماد از دست رفته مردمی، به نظام سیاسی برگردانده شد. همچنین، از نظر حاکمیت قانون و مشروعیت، بنیاد نظام مستقر و حاکم، بر مشروعیت





قانونی عقلایی قرار گرفت. مصداق بارز حاکمیت قانون را می‌توان در قضیه استیضاح کولور از سوی کمیته پارلمانی مشاهده کرد که به اتهام فساد و با رأی قاطع مجالس سنا و نمایندگان، استیضاح شد. این واقعیت که دموکراسی جوان برزیل توانست یک رئیس‌جمهور را بدون مداخله نظامیان، از مقام خود برکنار کند، نشان می‌دهد که فرایندهای دموکراتیک این کشور به طور منطقی کار می‌کند (گریس، ۲۰۰۰: ۲۸). به علاوه، حمایت گسترده از کشاورزان، اخذ مالیات از طبقات بالا و کمک به طبقات کارگر (برنامه بولسا فامیلا)، باعث مشروعیت مردمی و مقبولیت زیاد دولت‌های انتخابی در میان مردم برزیل شد.

نظام فدرالیسم هم در این مرحله از تحرک و پویایی گسترده‌ای برخوردار شد؛ به گونه‌ای که توانست در جریان بحران‌ها، بر توانایی کشور برای تثبیت نهادهای دموکراتیک تأثیر بگذارد (ساموئلز و آبروسیو، ۲۰۰۰: ۴۴-۴۳). اگرچه حکومت‌های محلی تا پیش از تصویب قانون اساسی (۵ اکتبر ۱۹۸۸) کمتر می‌توانستند در اداره امور دولتی به عنوان تصمیم‌سازان مورد مشورت قرار گیرند. اما پس از تصویب این قانون، فرمانداران و شهرداران ایالات در امور سیاسی مشارکت داده می‌شدند. سیستم فدرالیسم که به گفته تِلن^۲ (۲۰۰۳) و نایت^۳ (۱۹۹۹)، پراکنش قدرت^۴ نامیده می‌شود، بر اساس سیاست‌های تمرکززدایی و انتقال قدرت از طریق ساختارهای سیاسی، اجرایی و مالی، به خوبی، تحقق یافت (گونزالس^۵، ۲۰۰۸: ۲۱۸). نظام انتخاباتی برزیل در این دوره، مشارکت محور و رقابتی بوده و نوعی نظام نمایندگی تناسبی را دربرداشت. رقابت لولا با جِرالِدو والکمین (طرفدار اقتصاد بازار آزاد) در دو دوره ریاست‌جمهوری اخیر، مصداقی از این امر به شمار می‌آید. در این زمان، برای انتخاب رئیس‌جمهور جدید، شیوه رأی‌گیری دومرحله‌ای، برای اطمینان از رأی اکثریت مطلق برنده انتخابات، به اجرا درآمد.

جامعه مدنی و احزاب، به مثابه حلقه‌های مستقل واسط میان افراد و دولت، در راستای پیشبرد و تقویت نظام پایدار دموکراتیک عمل کردند. جامعه مدنی مشارکتی در حال شکل‌گیری، با نهادها و سازمان‌های سیاسی و مدنی، درباره طرح‌ها و برنامه‌های گوناگون، به مشاوره و نظردهی می‌پرداختند. در این دوران، احزاب متعددی چون حزب جنبش دموکراتیک برزیل،

1. Samuels & Abrucio
2. Telen
3. Knight
4. Power Dissipation
5. Gonzalez



حزب سوسیال دموکراتیک برزیل، حزب جبهه لیبرال، حزب کارگرو... فعالیت و رقابت داشتند. در واقع، شرایط حیاتی برای دموکراسی پایدار در برزیل که مشروط به وجود دست کم دو حزب عمده با پایگاه حمایتی تقریباً ثابتی است، با توجه به وجود حزب کارگروه ریاست لولا و حزب جنبش دموکرات برزیل به رهبری میشل تنر، وجود داشته است (لیپست، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۵). در سال‌های مورد بررسی، سربرآوردن طبقه متوسط برای هموار کردن مسیر دموکراسی، فعالیت انجمن‌ها و اتحادیه‌های کارگری با حضور حزب کارگرو جنبش دموکراتیک و نیز مشارکت فعالانه دیگر احزاب بزرگ و کوچک، نشان از وجود جامعه مدنی پویا در برزیل داشت.

نظام پارلمانی برزیل در این مرحله، از نهادهای فعال در ساختار حقوقی و سیاسی این کشور بود. با تصویب پارلمان، فضای جدیدی برای فعالیت سیاسی گشوده شد. حکومت‌های مردم‌مدار، با تصویب قانون، در پی جذب کادرها، روشنفکران، تکنوکرات‌ها و فعالان جنبش‌های اجتماعی برآمدند. در واقع، با تأیید قانون و نظام پارلمانی، شاهد اتحاد رنگین‌کمانی میان شئون و طبقات برزیل هستیم که این سیاست اتحاد و ائتلاف «رنگین‌کمانی»، عملاً حزب کارگرو برزیل را در یک ائتلاف پیچیده با بخش‌های مختلف سیاسی قرار داد. به علاوه، قانون اساسی ۱۹۸۸، بین ساختارهای نهادی، مالی و اجرایی موازنه ایجاد کرد و سازوکارهایی برای تضمین پاسخ‌گویی ایجاد نمود (پوسنر، ۲۰۰۳: ۵۷). در نتیجه، سیستم قانون‌گذاری و پارلمانی برزیل، نسبتاً قدرتمند و مؤثر عمل کرد؛ به گونه‌ای که با تصویب طرح رئال، توانست تورم را کنترل و با اعلان غیرقانونی بودن دولت کولور به علت فساد، توانست نقش سیاسی بسزایی ایفا کند.

از لحاظ مراجعه به آرای مردم نیز برزیل این دوره، قابل تأمل است. در این زمینه، برای تغییر اساسی در ساختار سیاسی کشور، به یکی از روش‌های دموکراسی مستقیم، یعنی همه‌پرسی، توسل جسته شد. مصداق بارز این امر، برگزاری همه‌پرسی در سال ۱۹۹۳ بود تا تصمیم گرفته شود که کشور جمهوری باقی بماند یا به پادشاهی برگردد و نیز اینکه نظام ریاست جمهوری باشد یا پارلمانی. به نظر می‌رسد به دلیل اجماع داخلی و وفاق موجود بین نیروهای اجتماعی و دولت، به مثابه یکی از ارکان اصلی توسعه، برزیل در مسیر توسعه شتابان و همه‌جانبه قرار گرفته و امکان بازگشت به گذشته، بسیار نامحتمل است. حتی امروزه برزیل وارد مرحله‌ای شد که به آن «حکمرانی سیاست‌های جدید»^۱ می‌نامند.

1. Posner

2. New Policy Governance

۳. نسبت سنجی توسعه و دموکراسی در دوره نظامیان و انتخابی

برزیل طی پنجاه سال گذشته (۲۰۱۱-۱۹۶۴)، دو دوره حکومت نظامیان (۱۹۸۵-۱۹۶۴) و حکومت انتخابی (۲۰۱۱-۱۹۸۵) را تجربه کرده است که دوران نظامیان به چهار مرحله جداگانه قابل تقسیم است که هر مرحله، برحسب عملکرد اقتصادی خاص خود، قابل تشخیص است. اما تمرکز ما در این پژوهش بر مرحله معجزه اقتصادی (۱۹۷۳-۱۹۶۸) و بحران بدهی (۱۹۸۹-۱۹۸۰) است. این مراحل چهارگانه، در جدول (۴) ترسیم شده است.

جدول ۴. تقسیم بندی دوران حکومت نظامیان براساس معیارهای اقتصادی (۱۹۶۴-۱۹۸۵)

ردیف	عنوان دوره	سال ها	مدت (سال)
۱	دوران انتقالی و گذار اقتصادی	۱۹۶۴-۱۹۶۸	۴ سال
۲	دوران رشد و معجزه اقتصادی	۱۹۶۸-۱۹۷۳	۵ سال
۳	دوران نزول اقتصادی	۱۹۷۴-۱۹۷۹	۵ سال
۴	دوران بحران بدهی	۱۹۷۹-۱۹۸۵	۶ سال

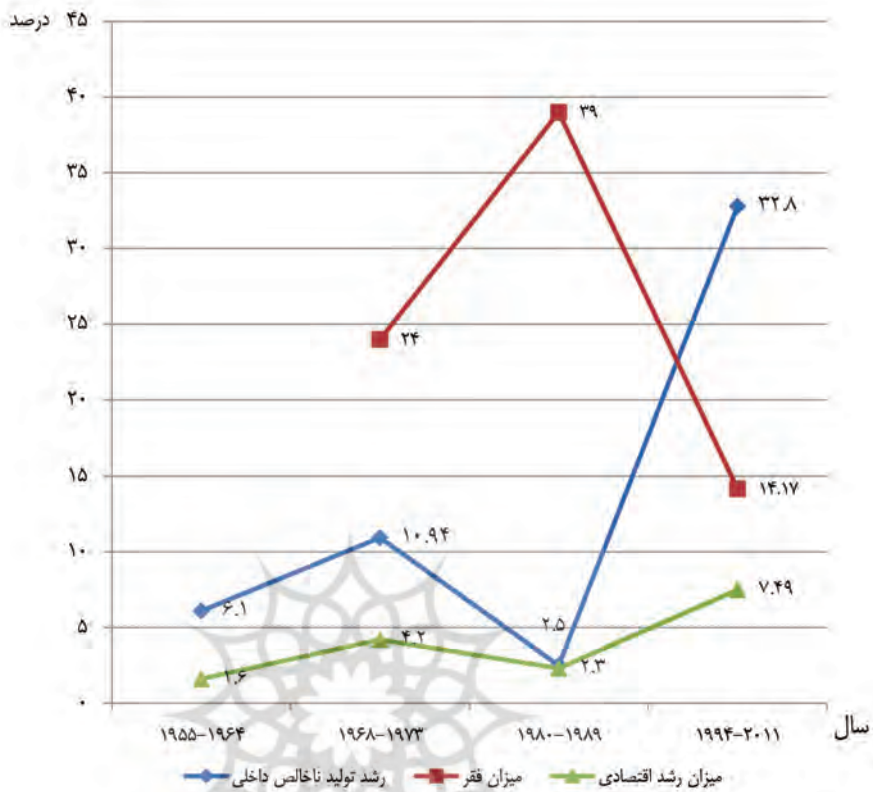
همچنین، دوران حکومت انتخابی را می توان برحسب شاخص های اقتصادی، به سه مرحله تقسیم بندی کرد که برحسب اهداف پژوهش، تمرکز ما از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۱ می باشد. این مراحل نیز در جدول شماره (۵) آمده است.

جدول ۵. تقسیم بندی دوران حکومت انتخابی براساس معیارهای اقتصادی (۲۰۱۲-۱۹۸۵)

ردیف	عنوان دوره	سال ها	مدت (سال)
۱	دوران گذار اقتصادی	۱۹۹۴-۱۹۸۵	۹ سال
۲	دوران آزادسازی اقتصادی	۲۰۰۲-۱۹۹۴	۸ سال
۳	دوران تلفیق اقتصاد رفاهی و بازار	۲۰۱۲-۲۰۰۲	۱۰ سال

برای تحلیل نسبت سنجی شاخص های اقتصادی و سیاسی برزیل، طی سال های ۲۰۱۱-۱۹۶۴ که آن را به سه دوره متمایز از هم (دوره معجزه اقتصادی ۱۹۷۳-۱۹۶۸، بحران بدهی ۱۹۸۹-۱۹۸۰ و حکومت انتخابی ۲۰۱۱-۱۹۹۴) تقسیم کرده ایم، چند شاخص اقتصادی موضوعی، به صورت تلفیقی و با صورت بندی زیر، ترسیم شده است.





نمودار ۱. نسبت سنجی شاخص‌های اقتصادی دوران نظامیان و انتخابی

با توجه به مفاد نمودار بالا، هنگامی که نسبت توسعه اقتصادی و سیاسی در تجربه حدود پنجاه ساله توسعه برزیل (۱۹۶۴-۲۰۱۱) مورد تأمل قرار می‌گیرد، آشکار می‌شود که هرچند حکومت اقتدارگرای نظامی با سرکوب مخالفان سیاسی و بستن فضای سیاسی، توانست روند معجزه اقتصادی، یعنی دوره پنج ساله ۱۹۶۸-۱۹۷۳ را در مقایسه با دوره نسبتاً طولانی حدود ۲۱ ساله (۱۹۶۴-۱۹۸۵) بیافریند، به گونه‌ای که رشد تولید ناخالص داخلی به ۱۰/۹۴ درصد و میزان فقر به ۲۴ درصد و نیز میزان رشد اقتصادی به ۴/۲ درصد رسید، اما این زمان و شاخص‌هایش به اندازه‌ای کوتاه، محدود و ناپایدار بود که شاید بتوان گفت زیان‌ها و نتایج آن برای برزیل و مردم این کشور، بیش از مزایا و وجوه مثبت آن بوده است؛ چنان‌که در دوره بحران دهه (۱۹۸۹-۱۹۸۰)، این شاخص‌ها و نرخ‌ها به شدت افت کردند. حال برای مقایسه این شرایط با وضعیتی

دیگر، دوره حکومت انتخابی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد تا مشخص شود که در فضای پویایی توسعه سیاسی، روند و شاخص‌های توسعه اقتصادی چگونه شده است. به نظر می‌رسد، دوره حدود ۲۵ ساله حکومت انتخابی و عصر پیشرفت دموکراسی در برزیل (۲۰۱۱-۱۹۸۵)، با توجه به مدت و زمان نسبتاً مشابه آن با دوره ۲۱ ساله حکومت نظامیان، عرصه مناسبی برای مقایسه و ارزیابی در این زمینه باشد. با توجه به مفاد نمودار بالا، می‌توان دریافت که روند رشد و توسعه اقتصادی برزیل در دوره حکومت انتخابی، روندی روبه‌پیشرفت و باثبات بوده و پایداری و دوام توسعه اقتصادی در این دوره، به نسبت دوره پیشین، قابل قبول تر است. چنان‌که در دوران حکومت انتخابی، تولید ناخالص داخلی به رشدی بیش از ۳۲ درصد رسید و میزان فقر و رشد اقتصادی در این دوران به ترتیب ۱۴/۱۷ درصد و ۷/۴۹ درصد شد. این نرخ‌های اقتصادی در مقایسه با دوران حکومت نظامیان، رشد بالاتر و باثبات‌تری را نشان می‌دهند.

بنابراین آنچه تاکنون گفته شد، اگرچه می‌توان با توسل به برخی از روش‌ها و سازوکارها برای مدتی محدود و کوتاه، رشد بالایی در عرصه اقتصادی به وجود آورد، اما مهم‌ترین مسئله در حوزه اقتصاد، پایداری و ماندگاری رشد و شکوفایی است. تجربه حکومت نظامیان در برزیل، در یک دوره حدود ۲۱ ساله، بیانگر آن است که ناپایداری و شکنندگی رشد و رونق اقتصادی در فضای تضعیف و فقدان توسعه سیاسی، بسیار مشهود است. در نقطه مقابل، تجربه حکومت انتخابی که شکوفایی و رونق اقتصادی‌اش از سال ۱۹۹۴ آغاز شده و تاکنون، یعنی سال ۲۰۱۱، به مدت نسبتاً طولانی‌تری همچنان ادامه دارد، بیانگر آن است که این شرایط، در مقایسه با وضعیت پیشین، به مراتب، موفق‌تر و کامیاب‌تر بوده است. در نتیجه می‌توان گفت در بسترو زمینه توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون، توسعه اقتصادی، پایداری و ماندگاری بیشتری را نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

برزیل از سال ۱۹۶۴ تا ۲۰۱۱، مراحل و فرایندهای مختلفی را پشت سر گذاشته و در پی آن، روند رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی این کشور، دچار نوسانات و پستی و بلندی‌های بسیاری شده است. به نظر می‌رسد، برزیل دوران معاصر، نقطه تلاقی نظام‌ها و ساختارهای متفاوت، شامل سرمایه‌داری (خصوصی‌سازی، جذب سرمایه خارجی و...)، سوسیالیسم (پاسخ‌گویی به خواسته‌های طبقات پایین)، دموکراسی و اقتدارگرایی بوده است. بررسی‌های این مقاله نشان داد که دوره حکومت نظامیان (۱۹۸۵-۱۹۶۴)، با وجود داشتن رشد اقتصادی مشهور به «معجزه برزیلی»، به دلیل کوتاه

بودن عمرآن، به مدت تنها حدود پنج سال، عمدتاً دوره رکود و بحران اقتصادی بود. به همین دلیل و بنابر فرضیه مقاله، بیان شد که براساس تجربه برزیل، رشد و توسعه اقتصادی، تحت حکومت نظامی و بدون توسعه سیاسی (دموکراتیزاسیون)، به شدت ناپایدار و شکننده است. در مقابل، دوره حکومت انتخابی (۲۰۱۱-۱۹۸۵) که با تعمیق و توسعه نهادهای دموکراتیک همراه بوده است، به رشد و توسعه اقتصادی نسبتاً باثبات و پایداری انجامیده که تأییدکننده بخش دیگری از فرضیه پژوهش حاضر است. بنا بر فرضیه ارائه شده و براساس تجربه برزیل، رشد و توسعه اقتصادی، در پرتو نظام و نهادهای دموکراتیک، دارای ماندگاری و پایداری قابل قبول تری است. حداقل اینکه رشد و توسعه برزیل از سال ۱۹۹۴ تاکنون، به مدت حدود پانزده سال، در قیاس با پنج سال در حکومت نظامی، از پایایی و مانایی بیشتری برخوردار شده است. در نتیجه، شاید بتوان براساس تجربه برزیل در دهه‌های اخیر چنین ادعا کرد که روند و شرایط توسعه اقتصادی در بستر و زمینه دموکراتیک، به مراتب، بهتر از وضعیت غیردموکراتیک امکان پذیر است.

دستاورد تحقیق حاضر برای جامعه و نظام ایران، از نظر تجربه و نسبت توسعه اقتصادی و نظام سیاسی برزیل، بسیار پراهمیت و آموزنده است. بنا بر یافته‌های پژوهش و براساس تجربه برزیل در نیم قرن اخیر، ضرورت دارد روند توسعه اقتصادی و سیاسی، همگون و هم‌تراز با یکدیگر به پیش روند تا از شکنندگی و ناپایداری هریک جلوگیری شود؛ از این رو، اگر نظام حکومتی ایران درصدد پیشبرد روند رشد و توسعه اقتصادی است، باید بهبود و ارتقای سطح مردم‌سالاری را در دستورکار نخست اصلاحات سیاسی خود قرار دهد. در این راستا، مؤلفه‌هایی چون آزادی رسانه‌ها و مطبوعات، اجازه فعالیت به احزاب و گروه‌های منتقد و مخالف، فراهم کردن شرایط شکل‌گیری جامعه مدنی در قالب سازمان‌دهی مستقل و آزاد گروه‌های اجتماعی و سیاسی، و انتخابات رقابتی و منصفانه، می‌تواند به بهبود فضای سیاسی دموکراتیک در ایران کمک کند تا در نتیجه، بستر مساعد برای شکوفایی و رونق اقتصادی پایدار فراهم شود. به دیگر سخن، تنها در سایه تقویت این مؤلفه‌ها است که پایداری و ماندگاری توسعه اقتصادی، امکان پذیر است. به علاوه، فراهم کردن بسترهای مساعد برای سرمایه‌گذاری خارجی و ادغام در اقتصاد جهانی، مهم‌ترین تغییر سیاست‌گذاری در برزیل برای نیل به توسعه پایدار بوده که ضرورت دارد ایران هم برای آن، چاره‌اندیشی کند. در نهایت، مشارکت فعالانه در نهادها و سازمان‌های اقتصادی قدرتمند جهانی و نیز نوعی سیاست خارجی که زمینه تنش و ناسازگاری با قدرت‌های بزرگ را موجب نشود، جزء ضرورت‌های روند توسعه‌گرایی موفق و کارآمد است.



منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۹). *دانشنامه سیاسی*. تهران: انتشارات مروارید.
- ایوانز، پیتر (۱۳۸۲). *توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی* (مترجم: عباس زندیاف و عباس مخبر). تهران: طرح نو.
- بورنهام، پیتر و دیگران (۱۳۸۸). *روش‌های پژوهش در سیاست* (مترجم: سیدمحمد کمال سروریان). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پوپویچ، مالک و پیه رو، سرجیو (۱۳۸۰). چالش‌های پیش روی تثبیت دموکراسی در کشورهای آمریکای لاتین (مترجم: ف.م. هاشمی)، *مجله چیستا*. (۱۷۹-۱۷۸)، ۶۶۷-۶۵۵.
- خبرگزاری ایرنا (۱۳۸۹/۸/۱۱). روسف و آغاز عصری تازه در برزیل. *باشگاه اندیشه*. صفحه یا آدرس اینترنتی <http://www.bashgah.net/fa/content/show/49054>
- راشدی اشرفی، علیرضا (۱۳۶۶). *بررسی سهم کشورها در صادرات جهانی دهه ۱۹۷۰-۱۹۶۰*. *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ۷، ۱۴-۹.
- روشا، گیزا ماریا (۱۳۸۳). *وابستگی جدید در برزیل* (مترجم: کامران طارمی). *مجله بررسی‌های بازرگانی*. (۱۰)، ۴۳-۲۸.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۹). *توسعه یعنی آزادی* (مترجم: محمدسعید نوری ناآینی). تهران: نشر نی.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۰). *پژوهش در علوم سیاسی؛ رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و دانشگاه امام صادق.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۴). *سیاست و توسعه در جهان سوم* (مترجم: علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی). تهران: ابرار معاصر تهران.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۵). *دموکراسی و توسعه* (مترجم: احمد علیقلیان و افشین خاکباز). تهران: طرح نو.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۵). *دولت‌های توسعه‌گر: پیرامون اهمیت سیاست در توسعه* (مترجم: جواد افشارکهن). مشهد: مرندیز، نی‌نگار.
- لیپست، سیمور مارتین (۱۳۸۷). *دایرةالمعارف دموکراسی* (مترجم: گروه مترجمان). تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مک لین، ایان (۱۳۸۱). *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد* (مترجم: حمید احمدی). تهران: نشر میزان.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۰). *رهیافت و روش در علوم سیاسی* (به اهتمام). تهران: سمت.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸). *موج سوم دموکراسی در پایان سده ۲۰* (مترجم: احمد شهسا). تهران: انتشارات روزنه.



۱۰۲

دوره هفتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۴



- Armijo, L.E. & Kearney, C.A (2008). Does democratization alter the policy process? trade policy making in Brazil. *Democratization*, 15 (5), 991-1017. doi: 10.1080/13510340802362570
- Beltran, Virgilio R. (1987). Political transition in argentina: 1982 to 1985. *Armed Forces and Society*, (13). 214-216.
- De Freitas Barbosa, A., Narciso, T., & Biancalana, M. (2009). Brazil in Africa: another emerging power in the continent?. *Politikon*, 36 (1). 59-86.
- Diamond, L. (2008). Democracy in retreat. *Foreign Affairs*, 87(2), 37.
- Gonzalez, L. (2008). Political power, fiscal crises, and decentralization in Latin America: federal countries in comparative perspective. *Publius: The Journal of Federalism*, 38 (2), 211-247.
- Griesse, M. A (2007). The geographic, political and economic context for corporate responsibility in Brazil. *Journal of Business Ethics*, 73(1), 21-37.
- Houtzager, P. P. (2001). Collective action and political authority: Rural workers, church, and state in Brazil. *Theory and Society*, 30(1), 1-45. doi: 10.1023/A:1011076016977.
- International and Regional Institutions (2012). Retrieved from www.international and regional unions.com/net.
- Koelble, T. A., & LiPuma, E. (2006). The effects of circulatory capitalism on democratization: Observations from South Africa and Brazil. *Democratization*, 13(4), 605-631. doi: 10.1080/13510340600791913
- Montero, A. P. (2009). *Brazilian politics: reforming of a democratic state in changing world*. Cambridge: Polity Press.
- Posner, P. (2003). Local democracy and popular participation: Chile and Brazil in comparative perspective. *Democratization*, 10(3), 39-67. doi: 10.1080/13510340312331293927
- Rabelo, F. M., & Vasconcelos, F. C. (2002). Corporate governance in Brazil. *Journal of Business Ethics*, 37(3), 321-335. doi: 10.1023/A:1015249300794
- Ravallion, M. (2011). A comparative perspective on poverty reduction in Brazil, China, and India. *The World Bank Research Observer Advance Access*, 26(1), 71-104.
- Reich, G. (2007). Constitutional coordination in unstable party systems: the Brazilian constitution of 1988. *Constitutional Political Economy*, 18(3), 177-197. doi: 10.1007/s10602-007-9020-6
- Samuels, D., & Abrucio, F. L. (2000). Federalism and democratic transitions: The "new" politics of the governors in Brazil. *Publius: The Journal of Federalism*, 30(2), 43-61.
- Tafel, H. L. (2011). Regime change and the federal gamble: negotiating federal institutions in Brazil, Russia, South Africa and Spain. *Publius: The Journal of Federalism*, 41(2): 527-285. doi: 10.1093/publius/pjq015
- Tavolaro, S. B. F. (2008). Neither traditional nor fully modern: two classic sociological approaches on contemporary Brazil. *International Journal of Politics, Culture, and Society*, 19(3), 109-128. doi: 10.1007/s10767-008-9025-9

Taylor, I. (2009). *The south will rise again? new alliances and global governance: the India-Brazil-South Africa dialogue forum*. Routledge, 36(1), 45-58. doi: 10.1080/02589340903155393

World Bank (2010). World development indicators database. Retrieved from <http://databank.worldbank.org/data/databases.aspx>

World Bank (2012). Brazil economic statistics and indicators. Beta version of Economy Watch, Com's Econ Stats Database. Retrieved from <http://www.economywatch.com/economic-statistics/country/Brazil/>



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۰۴

دوره هفتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The Political Economy of Development and Democracy in Brazil (1960-2011)

Hossein Jamali¹, Vahid Zolfaghari²

Received: Sep. 06, 2015; Accepted: Nov. 30, 2015

Abstract

Modern Brazil (in the early years of the second decade of the 21st century), as the tenth biggest economy of the world and the second biggest country to attract foreign investment and also as a member of the third generation of newly industrialized countries (NICs), is treading the path of development and progress. One of the important issues in Brazil has been the relationship between economic development and political development in the past decades. This relationship has grown in importance, especially since the 1960s, when the military people gained political power through a coup d'état, and for a short time brought about an economic growth, mostly referred to as 'the Brazilian miracle'. The uneven process of development in the late 1970s during the debt crisis, the formation of the elective, democratic government in the mid-1980s and the relatively sustainable development in the 1990s and 2000s, add considerably to the significance of the relation between political development and economic development. The present article mainly aims to study these trends and relationships analytically and historically. The main idea in this article is that the trend of the economic development of Brazil has been inconsistent and unsustainable due to lack of political development, and that a relative balance between political development and economic development would result in a more sustainable development and stability in both arenas.

Keywords: economic development, political development, the Brazilian miracle, debt crisis, military government, elective government .



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

15

Abstract

1. PhD in Political Science, University of Mazandaran (Corresponding Author).

hoosein.jamali@gmail.com

2. PhD Student of Politics, University of Munich, Germany.

zolfaghari.vahid@gmail.com

Bibliography

- Armijo, L. E. & Kearney, C. A. (2008). Does democratization alter the policy process? trade policy making in Brazil. *Democratization*, 15(5), 991-1017. doi: 10.1080/13510340802362570
- Āšuri, D. (1389/2010). *Dānešnāme-ye siyāsi* [Encyclopedia of Politics]. Tehrān: Enteshārāt-e Morvārid.
- Beltran, Virigilio R. (1987). Political transition in argentina: 1982 to 1985. *Armed Forces and Society*, (13). 214-216.
- Burnham P, Gilland, K., Grant, W. & Layton-Henry, Z. (1388/2009). *Ravešha-ye pažuheš dar siyāsāt* [Research methods in politics] (S. M. K. Sarvariyan, Trans.). Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motālēāt-e Farhangi va Ejtemā'i.
- De Freitas Barbosa, A., Narciso, T., & Biancalana, M. (2009). Brazil in Africa: another emerging power in the continent?. *Politikon*, 36(1). 59-86.
- Diamond, L. (2008). Democracy in retreat. *Foreign Affairs*, 87(2), 37.
- Evans, P. B. (1382/2003). *Tose'è ya çapāvol: Naqše dolat dar tahavvol-e san'ati* [Embedded autonomy: states and industrial transformation] (A. Zandibāf, & A. Moxber, Trans.). Tehrān: Tarh-e No.
- Gonzalez, L. (2008). Political power, fiscal crises, and decentralization in Latin America: federal countries in comparative perspective. *Publius: The Journal of Federalism*, 38 (2), 211-247.
- Griesse, M. A (2007). The geographic, political and economic context for corporate responsibility in Brazil. *Journal of Business Ethics*, 73(1), 21-37.
- Houtzager, P. P. (2001). Collective action and political authority: Rural workers, church, and state in Brazil. *Theory and Society*, 30(1), 1-45. doi: 10.1023/A:1011076016977.
- Huntington, S. (1388/2009). *Moj-e sevvom-e demokrāsi dar pāyān-e sade-ye 20* [The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century] (A. Šahsā, Trans.). Tehrān: Enteshārāt-e Rozane.
- International and Regional Institutions (2012). www.internationalandregionalunions.com/net.
- Koelble, T. A., & LiPuma, E. (2006). The effects of circulatory capitalism on democratization: Observations from South Africa and Brazil. *Democratization*, 13(4), 605-631. doi: 10.1080/13510340600791913
- Leftwich, A. (1384/2005). *Siyāsāt va tose'è dar jahān-e sevvom* [Development in politics of primacy the on development of States] (A. Xosravi & M. Mirmohammadi, Trans.). Tehrān: Abrār-e Mo'āser-e Tehrān.
- Leftwich, A. (1385/2006). *Dolathā-ye tose'egar: pirāmun-e ahamiyat-e siyāsāt dar tose'è* [States of Development: On the Primacy of Politics in Development] (J. Afšar-kohan, Trans.), Mašhad: Marandiz, Neynegār.



- Leftwich, A. (Ed.). (1385/2006). *Demokrāsi va tose'e* [Democracy and Development: Theory and Practice] (A. Aqiliyān & A. xākbāz, Trans.). Tehrān: Tarh-e No.
- Lipset, S. M. (1387/2008). *Dāyeratol ma'āref-e demokrāsi* [The encyclopedia of democracy] (A Group of translators). Tehrān: Enteshārāt-e Vezārat-e Omur-e xāreje.
- Manučehri, A. (Ed.). (1390/2011). *Rahyāft va raveš dar olum-e siyāsi* [Approach and Method in Political Sciences]. Tehrān: Samt.
- McLean, I. (1381/2002). *Farhang-e olum-e siyāsi-ye Oxford* [The Concise Oxford Dictionary of Politics] (H. Ahmadi, Trans.). Tehrān: Našre Mizān.
- Montero, A. P. (2009). *Brazilian politics: reforming of a democratic state in changing world*. Cambridge: Polity Press.
- Popović, M., Piero, S. (1380/2001). *Čalešhā-ye piše ru-ye tasbit-e demokrāsi dar kešvarhā-ye Āmrikā-ye Lātin* [Challenges ahead for stabilizing democracy in Latin America] (F.M. Hāsemi, Trans.). Čistā, 178-179, 665-667.
- Posner, P. (2003). Local democracy and popular participation: Chile and Brazil in comparative perspective. *Democratization*, 10(3), 39-67. doi: 10.1080/13510340312331293927
- Rabelo, F. M., & Vasconcelos, F. C. (2002). Corporate governance in Brazil. *Journal of Business Ethics*, 37(3), 321-335. doi: 10.1023/A:1015249300794
- Rāšedi Ašrafi, A. (1366/1987). *Barresi-ye sahm-e kešvarhā dar sāderāt-e jahāni-ye dahe-ye 1960-1970* [The Study of states' shares in world export in the 1960-1970] *Ettelā'at-e Siyāsi-Eqtesādi*, 7, 9-14.
- Ravallion, M. (2011). *A comparative perspective on poverty reduction in Brazil, China, and India*. The World Bank Research Observer Advance Access, 26(1), 71-104.
- Reich, G. (2007). Constitutional coordination in unstable party systems: the Brazilian constitution of 1988. *Constitutional Political Economy*, 18(3), 177-197. doi: 10.1007/s10602-007-9020-6
- Rocha, G.M. (1383/2004). *Vābastegi-ye jadid dar Brazil* [Neo-Dependency in Brazil]. *Barresihā-ye Bāzargāni*, 10, 28-43.
- Samuels, D., & Abrucio, F. L. (2000). Federalism and democratic transitions: The "new" politics of the governors in Brazil. *Publius: The Journal of Federalism*, 30(2), 43-61.
- Sen, A. (1389/2010). *Tose'e ya'ni Āzādi* [Development as freedom] (M.S. Nuri Nā'ini, Trans.) Tehrān: Našr-e Ney.
- Seyed-Emami, K. (1390/2011). *Pažuheš dar olum-e siyāsi; Ruykardhā-ye esbātgerā, tafsiri va enteqādi*. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motālēāt-e Farhangi va Ejtemā'i va Dānešgah-e Emām Sādeq.
- Tafel, H. L. (2011). Regime change and the federal gamble: negotiating federal institutions in Brazil, Russia, South Africa and Spain. *Publius: The Journal of Federalism*, 41(2): 527-285. doi: 10.1093/publius/pjq015

